

# جواب شبهات در مسائل زنده ی روز

تألیف:

صالح بن عبدالله بن حمید

## بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و ستایش برای خداوند و درود و سلام بر رسول خدا و بر یاران و پیروان او. از جانب یکی از مراکز اسلامی فعال در کشورهای غربی، تعدادی سؤال به دستم رسید که یک مؤسسه صلیبی مسیحیت به اسم «الآباء البیض» انتشار داده بود. با آگاهی یافتن از این سؤالات، کاری جز پاسخگویی به آنها برایم میسر نشد و نوع سؤالات و فضایی که حاکم بر گرایش‌های اسلامی جوانان و غیرجوانان است، لزوم این کار را برایم روشن کرد. از سوی دیگر تلاش یاران کلیسا در انتشار این گونه سؤالات، دارای ابعاد واضحی استلا و یکی دیگر از حلقه‌های فعالیت‌های مداوم مسیحیان است که هرکس تاریخ فعالیت و پیشرفت‌های سریع آنان و وسائل متنوعی را که برای هجوم به همه‌ی سرزمین‌ها به کار گرفته‌اند، مطالعه کند، آن را در می‌یابد. پس به کمک خداوند بزرگ که صاحب عرش عظیم است، این کار را به خاطر یاری دین خدا و به دلیل غیرتم نسبت به مسلمانان و به عنوان مبارزه با قلم و زبان انجام می‌دهم. مسائلی که در این سؤالات مطرح شده است را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- برابری
- آزادی دینی و اجتماعی (مسئله‌ی برده‌داری)
- زن
- اجرای شریعت
- جهاد.

## مقدمه

۱- این سؤالات جدید نیستند، بلکه از زمان آغاز هجوم بر اسلام چنین سؤالات و شبهه‌هایی مطرح بوده است. و کسی که از آن آگاه است در می‌یابد که مطرح‌کنندگان این مسائل - با وجود اختلاف زمان و هدف - قصد دریافت جواب و رسیدن به حق را ندارند؛ بلکه چنین سؤالات و شبهه‌هایی را در محیطی شلوغ و بزرگ و در اعماق جامعه و زمینه‌های فکری آن منتشر می‌کنند و با سرعت زیاد آن را بر زبان می‌رانند و بلافاصله گوش‌های خود را می‌گیرند، از ترس این که مبدا پاسخ درستی دریافت کنند. کار آنان مانند این است که بمب‌های ساعتی را در پُر جمعیت‌ترین نقاط، کار گذاشته و به سرعت از آنجا فرار می‌کنند تا ترکش‌های انفجار، آنان را در بر نگیرد.

۲- چه زیبا بود که میان دو جستجوگر و محقق نقاط اشتراکی وجود می‌داشت تا سرآغاز بحث و پاسخگویی می‌شد. اما شخص محقق با نگرش به این سؤالات در می‌یابد که هدف از آن ایجاد شک و شبهه است؛ بلکه با عناوینی چون یاری کردن زن، جنگیدن با تفرقه نژادی، برابری و حقوق بشر و سایر ادعاهای پر دامنه در صدد تحریک و برانگیختن دیگران هستند. و تو می‌دانی که این مسائل و شعارها نزد انسان‌های مستضعف و ناتوان دارای جذابیت خاصی است. اما به هنگام تحقیق و دقت در آن روشن می‌شود که همانند سرابی است که تشنگان آن را آب می‌پندارند و هنگامی که به نزد آن می‌روند، چیزی نمی‌یابند. بلکه چیز بزرگی را می‌بینند که [به ناحق] بزرگ شده و چیز کوچک و ناچیز را نگهداری می‌کند و بر دوش آن رشد می‌یابد تا هم اکنون آن را خوراک خود کند یا آن را نگه می‌دارد تا یکی از قوانین و آثار ضعیف تمدن بشری را فربه سازد [و خوراک بهتری اندوخته کند].

۳- هنگام گفتگو باید الگویی برتر که باید پیروی شود وجود داشته باشد تا مرجعی برای مثال زدن و هدفی برای تلاش و جستجو باشد.

اما با توجه به این که این سؤالات از جانب یک مؤسسه‌ی مبلغ مسیحیت به نام «الآباء البیض» صادر شده است، آیا می‌توان گفت که این مؤسسه اصول و ارزش‌های مسیحیت را الگوی خود قرار داده است؟ من که چنین نمی‌پندارم، زیرا همه‌ی مردم از جمله خود مسیحیان نیز چیز دیگری را در متن جامعه‌ی مسیحیان مشاهده می‌کنند، و این مسئله از طریق مطالعه‌ی کتاب مقدس و فعالیت پدران روحانی [کشیش‌های مسیحی] در گذشته و حال نیز کاملاً واضح است، و بنده در خلال پاسخگویی به این سؤالات به نمونه‌ای از انحرافات مسیحیت و کلیسا اشاره خواهم کرد.

اگر همه آرمان‌های یهودیت معیار و الگوست، باید گفت که مسیحیان، پدران روحانی دانشمند آنها و نظریه‌پردازان آنها در حقیقت یهودیت را دینی تحریف شده و ناشایسته برای الگو می‌دانند. اما اگر فرهنگ و تمدن غربی معاصر همان مدینه‌ی فاضله و الگوی برتر است، این قضیه چه ربطی به ارباب کلیسا دارد؟ و اگر هم آنان به این تمدن خیره شده و آن را دوست می‌دارند و به این باور رسیده‌اند که می‌توان آن را به عنوان الگو به مردم معرفی کرد، چنین عملی برای ارباب کلیسا بسیار خجالت‌آور است، زیرا همه کس می‌دانند که مهم‌ترین دلیل شکوفایی تمدن غربی، فاصله گرفتن آن از مسیحیت و رهبران آن بود، و این تمدن چنان از دست کلیسا و رهبران آن فرار کرد که دیگر به دامن آن باز نخواهد گشت، مگر این که دوباره بخواند به عقب افتادگی قرون وسطی دچار شود و این را خود غربی‌ها می‌گویند.

نویسنده‌ی این سطور تمدن غربی را نیز شایسته الگوشدن نمی‌داند، زیرا در آن انحرافات آشکار و مشکلات بسیاری می‌بیند که به سبب آن، ترس و ترور و تنش و نگرانی دامنگیر همه‌ی جهان شده و نزدیک است که به نابودی تمدن بشریت بیانجامد. علاوه بر این همه انحراف در تمدن غربی، اصول و مبادی پوچ و واهی به اسم حقوق بشر و برابری انسان‌ها در آن مطرح است که هیچ جایگاهی ندارد، مگر برای مرد سفیدپوست، و دیگران از آن بی‌بهره‌اند... این قانون جنگل و همان قضیه است که می‌گویند: «هدف وسیله را توجیه می‌کند».

با تأسف بر ایمان روشن شد که در این میان زمینه‌ای مشترک و قابل قبول برای آغاز گفتگو و رسیدن به نتیجه مطلوب وجود ندارد.

۴- تمام سؤالات مطرح شده [بر علیه اسلام] در خود آیین مسیحیت بی‌جواب است. جای تعجب است که آن موسسه‌ی مبلغ مسیحی چگونه آن را مطرح ساخته است؟

مسائلی چون برده‌داری، مسائل زن، جنگ‌های مقدس و تفرقه میان گرایش‌های مختلف مسیحیت، همه در میان مسیحیان و دین آنها ثابت است و وجود دارد، و حق خواننده است که بداند پاسخ مسیحیت به این مسائل چیست؟

حال که پاسخگویی به این سؤالات برایشان ناممکن است، پس چرا فراخوانی به مسیحیت را رها نمی‌کنند. در حالی که خود مسیحیت همه‌ی این قضایا و مسائل را پذیرفته است؟

واضح است که انتشار این سؤالات در این زمان به این خاطر است که آنها را معایب و نقص‌های اسلام می‌دانند و بدان وسیله قصد نابودی اسلام و مسلمین را دارند.

۵- تأسفاتر و تلخ تر این که هرکس از این سؤالات اطلاع یابد درک می‌کند که مطرح‌کنندگان آن خالص و بی‌طرف نیستند و هوی و هوس بر آنها مسلط است، و خود نیز این باورها و احکام را پذیرفته‌اند.

۶- من از این که با چنین مقدمه‌ای وارد موضوع و پاسخگویی به سؤالات می‌شوم، ناخشنودم ولی با این وجود هر شخص آگاه و بینا بداند و یقین کند که من تمام توان خود را برای رسیدن به حقیقت صرف می‌کنم. زیرا از خداوند توانا می‌ترسم و به پاداش او امیدوارم و این کار را به عنوان ادای امانت و خیرخواهی همه‌ی بشر انجام می‌دهم.

۷- به خواننده‌ی گرامی یادآوری می‌کنم این پاسخ‌ها برای افرادی غیرمسلمان نوشته می‌شود. یعنی کسانی که استدلال به متون شرعی - قرآن و سنت - را نمی‌پذیرند. به این خاطر بحث و گفتگو بیشتر از هر چیز دیگری، عقلی و فکری است.

البته هر جا که لازم بوده به دسته‌ای از متون شرعی استناد شده است، مانند آنچه که در بحث برده‌داری و غیره مشاهده می‌شود.

بنده با نهایت اطمینان و قدرت ابراز می‌دارم که اسلام دین من است، و ایمان من به این دین ثابت و استوار است، و معتقدم که قرآن به حقیقت کلام خداست و محمد ﷺ پیامبر خدا و پایان‌بخش رسولان است، و به سوی همه‌ی انسان‌ها فرستاده شده است، و ابراهیم و موسی و عیسی - درود خدا بر آنان باد - جزو پیامبران خدا و صاحب رسالت آسمانی بوده‌اند. خداوند برای هر امتی پیامبری برگزید و اسلام آخرین دین خداست و جز آن دین دیگری را نمی‌پذیرد.

خداوند یاری‌گر است و بر او توکل می‌کنم.

ولا حول ولا قوّة الا بالله

بنده در ترتیب سؤالات تغییراتی دادم و برحسب موضوع جمع‌بندی کردم، و به هنگام بحث به ترتیب اصلی آن پایبند نبوده‌ام. اما در پایان همه‌ی پاسخ‌ها ترتیب اصلی سؤالات را طبق آنچه مطرح کرده‌اند، می‌آورم.

## برابری

برابری میان افراد بشر، بستگی به میزان سازگاری و مشابهت آنان در خصوصیات جسمانی و رفتاری دارد. یعنی هر اندازه که این خصوصیات با همدیگر سازگارتر و به هم نزدیکتر باشند، برابری و همگونی انسان‌ها نیز دقیق‌تر و بیشتر خواهد بود، و اگر با هم متفاوت باشند، نتایج مختلفی را در پی خواهد داشت.

با توجه به این مقدمه، نمی‌توان به برابری مطلق میان افراد بشر اعتقاد جازم داشت. البته ما معتقدیم که برابری واقعی، برابری در حقوق و وظائف است، زیرا همه‌ی افراد بشر در توانائی‌های بدنی و ذهنی حداقل مشابهت را با هم دارند و این مشابهت حداقلی، آنان را در فهم نظم و قوانین، فراگیری، اجرا و پذیرش آنها و بازخواست در قبال آنها توانا می‌سازد.

اما واضح است که اصل خلقت بشر در استعدادها و اخلاق متفاوت است، و در نتیجه موانعی ذاتی، اجتماعی و سیاسی را در مسیر برابری مطلق قرار می‌دهد که در سؤالات مطرح شده نیز به برخی از این موانع اشاره شده است.

بعضی از این موانع، موقتی، بعضی دائمی، بعضی نادر و بعضی شایع و فراگیر است. اما مهم این است که هرکدام از این موانع فقط بخشی از حقوق را در بر می‌گیرد و تساوی در حقوق دیگر را نفی نمی‌کند. اما در زمینه‌های دیگر، حقوقی یکسان دارند. چنین تفاوت‌هایی میان انسان هوشمند و انسان کودن وجود دارد و زن نیز در خصوصیات و استعدادها و توانائی‌های جسمانی با مرد تفاوت دارد که در جای خود بحث مستقلی را در این باره خواهیم آورد. - به امید خدا -

این موارد که در مثال اخیر ذکر شد، نمونه‌ای از موانع ذاتی برابری مطلق هستند. اما از جمله موانع اجتماعی یعنی موانعی که هر جامعه‌ای بر اساس تجربه و تمرین زندگی به آن دست یافته و از لحاظ عقلی پذیرفته است که در این صفات، تفاوت وجود دارد، از جمله این موانع می‌توان به برابر نبودن عالم و جاهل اشاره کرد، زیرا مردم همه بر این باورند که انسان جاهل شایستگی ریاست و مسئولیت‌پذیری را ندارد و نمی‌توان در امور مربوط به اجتماع بر وی اعتماد کرد.

از موانع سیاسی نیز می‌توان به مواردی اشاره کرد که اهل حکومت و اداره مملکت بر آن اتفاق دارند مانند اینکه بعضی گروه‌ها را از پذیرش مسئولیتهای دولتی بنا به دلایل سیاسی یا نظامی منع می‌کنند و این مسئله‌ای است که همه ملت‌ها بدون استثنا پذیرفته اند. مانند اینکه به افراد بیگانه هیچگونه مسئولیت

دولتی را واگذار نمی‌کنند و این مسئولیتها و وظایف فقط به افراد میهنی و محلی تعلق می‌گیرد. واگذاری حق انتخاب و ممنوعیت از برخی مشاغل نیز از جمله این موارد است. نظم و برنامه مخصوص نظامیان و اهل سیاست و منع آنان از ازدواج با زنان بیگانه جزو همین موانع سیاسی است. در حکومت اسلامی نیز اهل ذمه از انجام برخی مسئولیتها منع می‌شوند و حق ازدواج با زنان مسلمان را ندارند که تفصیل این مسئله در آینده خواهد آمد.

این دو مثال اخیر را می‌توان جزو موانع شرعی نیز به حساب آورد، زیرا این احکام در شریعت اسلامی ثابت است و همانگونه که خواننده محترم می‌داند مبتنی بر مسائل منطقی و عرف اجتماعی پسندیده است.

در نتیجه این مثالها امکان فهم قوانین [ اسلام ] فراهم شده و این باور حاصل می‌شود که برابری مطلق میان مردم امکان پذیر نیست، و حتی اعتقاد به برابری مطلق منجر به اموری خارج از توان بشر می‌شود و مردم را وادار به فروگذاشتن نعمتها و هدر دادن استعدادها و نیروهایشان می‌کند، که این مسئله فساد زشت و آشکاری است و نظام جهان در اعطای امتیازات و حقوقی که سبب آبادانی و اصلاح و پیشرفت آن می‌شود به آشفتگی می‌گراید. سقوط نظام کمونیستی که اکنون هم شاهد آن هستیم دلیل قاطع و عینی این مسئله نزد اهل عقل و حکمت است.

حال که چنین است پس تفاوت در استعدادها و امکانات و تفاوت در برخورداری از آنها و شیوه استفاده از آنها سبب ایجاد نوعی تفاوت مادی در حقوق هر صاحب نعمتی می‌شود و خانواده و اجتماع از آن بهره‌مند می‌شوند. به همین خاطر است که نوعی اولویت‌بندی حقوق و مسئولیتها میان رؤسا، مدیران و رده‌های پایین تر مشاهده می‌شود.

شریعت اسلام نیز همگام با فطرت سلیم بشری، امکان ندارد که به سوی نوعی از برابری فرا خواند که سبب لغو تفاوت‌های فردی، استعدادهای ذاتی و خصوصیات موجود میان افراد بشر شود در حالی که واضح است این تفاوتها دارای تأثیر زیادی در اصلاح افراد و گروههای بشری است و هدف و مقصد اسلام هم همین است.

این تفاوتها همان تفاوت مؤثری است که در صورت وجود از برابری مطلق جلوگیری می‌کند.

اما تفاوتی که از جنسیت انسانها، رنگ آنها و یا زبان آنها سرچشمه می‌گیرد در شریعت اسلامی [هیچ جایگاهی ندارد] و در حقوق آنها بی‌تأثیر است، و شریعت اسلام آن را یکی از نشانه‌های عظمت و قدرت کامل خداوند و شایستگی او برای عبادت می‌داند.

چنین تفاوتی وظیفه‌ای دیگر نیز دارند که اسلام به آن اشاره نموده که عبارتست از اینکه ابزار شناخت و ایجاد محبت میان انسانها قرار گیرد. عبارت دقیق قرآن چنین است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...﴾ [حجرات / ۱۳]. (ای مردمان، ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید...). و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود، و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد.

این نگرش به تفاوت‌های جنسی و نژادی از جنبه دیگر نیز قابل اثبات است، و آن اینکه مسلمانان بر این عقیده‌اند که خداوند هیچ قوم و گروهی را بر دیگران برتری نداده و ارزش آنان نزد خداوند به نیکوکاری و اعمال صالح و تلاش خالص آنان برای اطاعت خدا و پیروی از دستورات او بستگی دارد، چیزی که در شریعت اسلام به «تقوی» نام بردار است، و در قرآن در ادامه آیه ۱۳ سوره حجرات چنین آمده است که: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾.

پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ نیز این حقیقت را چنین ابراز می‌دارد: «ای مردم! خدای شما واحد است، و پدر و مادر شما نیز یکی است، همه شما از آدم هستید و آدم نیز از خاک آفریده شده، پس گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقوا ترین شماست، و [بدانید] که هیچ عربی بر عجمی و هیچ عجمی بر عربی و هیچ سرخ‌رنگی بر سفید و یا هیچ سفیدی بر سرخ پوستی برتری ندارد، مگر به وسیله تقوی...»<sup>۱</sup>.  
از پیامبر هم پرسیده شد: «چه کسی نزد خدا محبوبتر است؟ فرمود: آن کس که بیشترین بهره را برای مردم دارد»<sup>۲</sup>.

۱- به روایت امام احمد و ترمذی از ابو ابو نصره هیشمی که می‌گوید: راویان آن از شرایط صحت برخوردارند.

۲- به روایت طبرانی از حدیث ابن عمر و از دیگران هم با الفاظ نزدیک، این روایت آمده است.



## آزادی

بحث در زمینه آزادی در چند جهت است:

۱- اجباری در دین نیست.

۲- برای غیر مسلمانان در سرزمین اسلامی آزادی دینی وجود دارد.

۳- حکم ارتداد در دین اسلام.

۴- بردگی در اسلام.

مقدمه: آزادی فکر نه آزادی کفر

در متن اصلی سؤال از آزادی چنین عبارتی آمده است:

«چگونه ممکن است میان آزادی فکر و اعتقاد که خداوند به انسان بخشیده است با...».

اما آنچه ما در جواب می‌گوییم: این است که آزادی تفکر و اندیشه مورد ضمانت اسلام است و خداوند گوش و چشم و قلب را به انسان بخشیده تا به وسیله آن تفکر و تعقل کند و به حقیقت دست یابد. انسان وظیفه دارد به تفکر کوشا و سلیم دست یابد و از تعطیل حواس خود پرهیز کند و نباید در مسیر ضررآور هم از آن استفاده کند.

اما خداوند، آزادی باور را رها و افسار گسیخته به انسان نبخشیده که هر کس هر گونه که خواست تفکر کند بلکه به افراد بالغ و عاقل بشر الزام نموده که به ربوبیت و الوهیت و اطاعت و تسلیم در برابر او معتقد باشند و غیر از این را از آنان نمی‌پذیرد.

دلیل این مطلب آنست که این جهان وسیع که در آن زندگی می‌کنیم اتفاقی آفریده نشده و مواد آن به صورت بیهوده بریکدیگر قرار نگرفته است، بلکه مخلوقی است که بر اساس نظامی محکم و قانونی دقیق ساخته شده است، و هر پرنده‌ای که در ارتفاع بالا و پایین پرواز می‌کند یا هر چه که در آب فرو می‌رود یا در سطح آن می‌ماند و یا درون آن شناور می‌شود و هر چه که از زمین می‌روید و طعم و رنگ و بهره مختلفی دارد همه و همه تحت نظامی قانونمند هستند. در واقع هر چه که در آسمان و زمین است به حقیقت رهنمون است، و طالبان حقیقت کاری جز ورق زدن صفحات این هستی وسیع ندارند، زیرا با این کار حقایق آن را می‌شناسند، و ایمان آنها به خالق آن و دقت و محکم کاری او افزوده می‌گردد.

انسان به هنگام تولد، علم و شناختی ندارد اما وسایل دریافت علم و معرفت را به صورت قدرت تعقل و شنیدن و بینش در اختیار دارد. انسان آفریده شده تا حق را بشناسد برای آن دلیل جوید و به آن استدلال کند. نه اینکه بر باطل زندگی کند و در راههای کج آن سیر کند.

آزادی اندیشه در این میدان مطلق است تا زمانی که در حیطه هستی و نشانه‌های آن است و برای انسان قابل دسترسی است.

بر این اساس می‌گوییم که: آزادی فکر و اندیشه به طور مطلق در اسلام ضمانت شده است، اما آزادی شهوت، محدود و مقید است. زیرا عقل نمی‌پسندد که انسان به صورت دست بسته دنبال آرزوها و غرائز رود، زیرا نیروی انسان نیز محدود است و اگر در مسیر بیهودگی و لهو و شهوت به کار گرفته شود نیرویی در او باقی نمی‌ماند که وی را به سوی راه درست و مفید و گرایشهای حق و خیر برانگیزد بر همین اساس است که همه خوبیها و نیکیهایی که در جهان حاضر مشاهده می‌کنیم در نتیجه به کارگیری درست فکر و اندیشه است. و عقب افتادگی و پس روی و نگرانیهای درونی و محیطی در نتیجه آزادی بی‌قید و بند آرزوها و آمال نفسانی و بیهوده‌گرایی انسان است.

پس ما با قدرت و اطمینان می‌گوییم که: «همراه با آزادی مطلق فکر و اندیشه لازم است که نفس انسانی از هوی و هوس منع شود».

پس برماست در حالیکه از آزادی سخن می‌گوییم میان این دو قضیه و روش فرق بگذاریم.  
آزادی حقیقی:

هنگامی که می‌گوییم: انسان در اعتقاد و اندیشه [خارج از چارچوب برنامه خدا] آزاد نیست، و باید اعتقاد او در ایمان به خدا به عنوان یکتا پروردگار و معبود، منحصر باشد، این هم جایز نیست که برای غیر خدا خضوع کند یا غیر خدا را اطاعت کند و یا با دستورات خدا مخالفت ورزد.

این گفته ما به این خاطر است که چنین اعتقادی ضامن حقیقی بشر در زمین است، اما چرا؟

زیرا بشریت از گذشته تا به امروز در بسیاری از سرزمینها با طاغوت‌های مختلفی مواجه شده و در برابر آنها تسلیم شده و دلیل گشته است، به گونه‌ای که تمام معانی آزادی حقیقی و آثار کرامت انسانی در درون این افراد که در مقابل غیر خدا تسلیم گشته‌اند از بین رفته است.

بر این اساس خضوع و ترس و هراس و اطاعت و تسلیم بی چون و چرا جز برای خداوند سزاوار نیست، خداوندی که کمال مطلق خاص اوست، و فقط او غنی و توانا و چیره و مسلط و حاکم و عادل است و ظلم نمی‌کند زیرا ظلم کردن نتیجه ضعف و نیاز است و خداوند نه ضعیف است و نه نیازمند. کسی که در مقابل غیر خدا خضوع می‌کند به همان اندازه از آزادی خود می‌کاهد، و طاغوت‌هایی که آزادی‌های مردم را می‌گیرند بسیارند، از جمله: علمای منحرف، دانشمندان و راهبان و ساحران و فرمانروایان و درهم و دینار.

اینگونه موارد چنان به طغیان آغشته شده‌اند که حتی باعث تحریف کتابها و دستورات نازل شده از جانب خدا نیز شده‌اند به گونه‌ای که همگام هوس‌های آنان باشد. آنها در کتابهای خدا مواردی گنجانده‌اند که خارج از دستور خداست و حتی صلاحیت پاداش دادن و مجازات کردن و بخشیدن گناهان و ورود به فردوس اعلی را نیز به خود داده‌اند. از نمونه‌های این طغیان در عصر حاضر بروز مادی‌گرایی و تفسیر مادی تاریخ و حوادث و بندگی کردن شهوتها و لذتهاست.

با این نگرش، دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، دعوت برای بنیاد نهادن صحنه آزادی و از بین بردن زنجیرهای ظالمین است که در گردن بشریت آویخته‌اند. به وسیله عقیده توحید است که آزادی انسان در برابر آن انسانهای دست دراز و مغرور، حفاظت می‌شود، زیرا شخص موحد هرگز سر خود را در برابر هیچ بشری خم نمی‌کند و روی خود را نمی‌شکند، زیرا [می‌داند که] این کار خضوع برای باطل و تجاوز به آزادی است.

اجباری در دین نیست:

در اسلام، اجبار بر پذیرش عقیده و دین ناجایز است. از چند جهت:

اول:

کسی که به اجبار ایمان می‌آورد هیچ نفع و بهره‌ای در آخرت ندارد و از شرایط پذیرش ایمان این است که بر مبنای قناعت و باور صادق و اطمینان قلبی باشد. قرآن کریم از فرعون که در حال غرق شدن بود نقل می‌کند که ایمان آورد و باور خود را به پروردگاری و معبود بودن خدا اعلام کرد، اما نفعی به حالش نداشت:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ \* أَلَا نَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس/ ۹۰-۹۱]. [تا بدانجا که (گذرگاه دریا به هم آمد و آب از هر

سو ایشان را در بر گرفت) و غرقاب فرعون را در خود پیچید. (در این هنگام که) گفت: ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدائی که بنی اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره فرمانبرداران (و مطیعان فرمان یزدان) هستم. آیا اکنون (که مرگت فرارسیده است و توبه پذیرفتنی نیست، از کرده خود پشیمانی و روی بر خدای میداری؟) و حال آنکه قبلاً سرکشی میکردی و از زمره تبهکاران بودی)].

و در باره قومی دیگر چنین نقل می‌کند: ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ \* فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا﴾ [غافر / ۸۴ - ۸۵] (هنگامی که عذاب شدید ما را می‌دیدند، می‌گفتند: به خدای یگانه ایمان داریم و انبازهایی را که به سبب آنها مشرک بشمار آمده‌ایم نمی‌پذیریم و مردود می‌شماریم. اما ایمانشان به هنگام مشاهده عذاب شدید ما، بدیشان سودی نرسانیده است و نفعی به حالشان نداشته است)].

پس توبه از گناهان و نافرمانی‌ها جز با اختیار و اراده راستین پذیرفته نیست.

دوم: وظیفه پیامبران و دعوتگران پس از آنان فقط ابلاغ رسالت و رساندن حق به مردم است و آنان مسئول مردم در هدایت و پذیرش دین و اعتقاد به حق نیستند. بلکه مهم ابلاغ پیام، ارشاد مردم، خیرخواهی، امر به معروف و نهی از منکر است. و هدایت یافتن و راهیاب شدن مردم وظیفه پیامبران و دعوتگران نیست.

این مسئله یکی از جوانب آزادی است، یعنی همان آزادی انسان از دست واسطه‌های بین خود و خدا. زیرا رابطه بین انسان و خدا یک رابطه مستقیم و بدون واسطه و دخالت دیگران است و هیچ کس با هر منزلتی که دارد چه پیامبر باشد و چه پادشاه حق واسطه‌گری بین خدا و بندگان را ندارد.

آیه زیر این مضمون را در حق محمد ﷺ تأکید می‌کند:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ [غاشیه/ ۲۱ - ۲۲] [(تو پند و اندرز بده و (مردمان را به وظائفشان) یادآوری کن. چرا که تو تنها پند دهنده و یادآوری کننده‌ای و بس. تو بر آنان چیره و مسلط نیستی (تا ایشان را به ایمان واداری)].

سوم - واقعیت زندگی غیر مسلمانان در سرزمینهای اسلامی:

کافران ذمی تحت حمایت دولت اسلامی و بدون اینکه کسی به عقاید و دین آنها تعرض کند به سلامت زیسته‌اند، حتی در عهد نامه ای که پیامبر ﷺ به هنگام ورود به مدینه نوشت به این حقیقت اشاره شده تا دستور و منهجی برای ارتباط [میان مسلمین و غیر مسلمین] باشد:

« هر یهودی که ما را پیروی کند یاری می‌شود و اسوه قرار می‌گیرد... دین یهودیان برای آنها و دین مسلمانان برای آنان... همسایه مانند خود انسان است نباید به آن ضرر وارد کند و یا گناه انجام دهد»<sup>۱</sup>. پیامبر ﷺ هم آنان را در دین و اموالشان به حال خود گذاشت، همانگونه که با مسیحیان نجران چنین کرد. اصحاب پیامبر ﷺ نیز پس از ایشان، همان روش را در برخورد و رابطه با غیرمسلمانان درپیش گرفتند.

از سخنان ابوبکر رضی الله عنه به برخی از مأمورانش این است: «شما در مسیر خود اقوامی را مشاهده می‌کنید که در صومعه‌ها برای خدا خلوت گزیده‌اند، آنان را با هدفشان به حال خود واگذارید». عمر رضی الله عنه نیز چنین وصیتی دارد: «من برای اهل ذمه توصیه به خیر می‌کنم که به عهد و پیمانشان وفا شود و با دشمنان پشت سر آنان جنگ شود و خارج از توان تکلیفی بر آنان گذاشته نشود». خلیفه چهارم علی رضی الله عنه نیز می‌گوید: «... آنان که در ذمه ما هستند، خونشان مانند خون ما و دیه‌های آن مانند دیه ماست...»<sup>۲</sup>.

تاریخ طولانی اسلام شاهد آن است که شریعت اسلامی و پیروان آن برای پیروان ادیان دیگر که در سایه اسلام زیسته‌اند ضمانت کرده که بر عقیده خود بمانند و کسی را به پذیرش اسلام وادار ننموده‌اند. این مسئله برای دوست و دشمن روشن است که چنین موضع‌گیری از جانب دولت اسلامی به خاطر ضعف و ناتوانی نبوده است، بلکه جزو آموزه‌های اولیه آن است و در آن وقت دولت اسلامی در اوج قدرت و به دست امتی جوانمرد و توانا اداره می‌شد. و اگر می‌خواست که به زور عقیده اسلامی را بر افراد تحمیل کند، چنین توانایی را داشت، اما این کار را نکرد.

چهارم: اگر مرد مسلمانی با یک زن اهل کتاب ازدواج کند لزومی ندارد که از باور خود دست بردارد و مسلمان شود، بلکه حق دارد که بر آئین خود بماند و شریعت اسلام تمام حقوق زوجیت را نیز برای او محفوظ نگه می‌دارد.

---

۳- سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۱۴۸ و ص ۱۴۹ و تاریخ ابن کثیر ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۴۷

۴- به کتاب نصب الرایه، ج ۳، ص ۳۸۱ مراجعه کن.

## حکم ارتداد:

سخن از ارتداد هم در چند جنبه است:

اول: ایمان به اسلام اگر از روی جبر و اکراه باشد ارزشی ندارد، یعنی چنین شخصی در حقیقت وارد دین اسلام نشده است مگر اینکه با رضایت قلبی و بینش واقعی باشد.

دوم: در طول تاریخ اسلام همواره سخن از اشخاصی می‌رود که به دلیل بی‌میلی و خشم از این دین خارج گشته‌اند، در هر حال شخص مرتد دو حالت بیشتر ندارد، یا قصد او نیرنگی است که به آن وسیله از رشد دین خدا جلوگیری کند، مانند آنچه که بعضی یهودیان در ابتدای دعوت اسلامی انجام دادند و هم پیمان شدند که در ابتدای روز ایمان بیاورند و در آخر روز اظهار کفر کنند تا میان مؤمنین هرج و مرج بیافرینند. زیرا یهود، اهل کتاب بودند و اگر چنین عملی از آنان سر می‌زد در درون برخی مردم ضعیف این باور ایجاد می‌شد که اگر برای یهودیان ایرادی در این دین جدید روشن نمی‌شد از آن خارج نمی‌گشتند. پس هدف یهودیان از این ارتداد، ایجاد فتنه و بستن راه اسلام بود.

حالت دوم شخص مرتد هم این است که می‌خواهد برای شهوات خود راه را باز گذارد و خود را از زیر بار تکالیف رها سازد.

سوم: خروج از اسلام یعنی سرپیچی کردن از قوانین عمومی جامعه. زیرا اسلام یک دین کامل است و همانگونه که به رابطه انسان با خدا اهمیت می‌دهد، به رابطه انسان با هموعان خود نیز اهمیت می‌دهد، مانند رابطه میان زن و شوهر و خویشاوندان و همسایگان آنها، یا رابطه میان انسان و دشمنانش در صلح و جنگ [به طور کلی] اسلام به صورت بی‌نظیری به عبادت، معاملات، احکام جنائی، قضاوت و سایر قوانین حاکم بر دنیا و حتی گسترده تر از آن، اهمیت می‌دهد. بر این اساس، اسلام را باید مانند یک مجموعه به هم پیوسته و متکامل فرض کرد. [که کل جوانب زندگی انسان را در بر می‌گیرد] نه اینکه همانگونه غیر مسلمانان می‌پندارند آن را فقط رابطه میان بنده و خدا دانست. حال که اینگونه است پس ارتداد، مبارزه با نظام عمومی حاکم بر جامعه است.

چهارم: تعیین مجازات قتل برای مرتد، عاملی بازدارنده برای کسانی به شمار می‌رود که به قصد نفاق و بهره‌وری از دولت اسلامی و مسلمین، مسلمان می‌شوند و آنها با فهم این مطلب قبل از اقدام به مسلمان شدن، تأمل می‌کنند و جز با بینش و دلیل واقعی و روشنگر آن را به عهده نمی‌گیرند. طبیعت

دین، تکلیف برادری و قانونمند شدن را می‌طلبد و برای افراد منافق و کسانی که دارای آرزوها و اهداف درونی هستند، سخت و غیر قابل تحمل است.

پنجم: هر انسانی قبل از پذیرش اسلام حق دارد به دایره ایمان وارد شود یا در عالم کفر باقی بماند و می‌تواند هر کدام از ادیان و باورهای اعتقادی را برای خود انتخاب کند. و اگر اسلام را بعنوان باور خود پذیرفت و به آن ایمان آورد، باید برای آن خالص شود و پاسخگوی دستورات کلی و جزئی آن باشد.

پس از بیان این مطلب می‌گوییم: آیا این آزادی اندیشه است که به فرد اجازه دهد بر علیه جامعه خود شورش کرده و قوانین آن را رد کند و اهل آن جامعه را در گرفتاری اندازد؟ آیا خیانت به وطن یا جاسوسی برای دشمن نیز آزادی عقیده است؟ آیا ایجاد هرج و مرج در جوانب مختلف اجتماعی، مسخره گرفتن قوانین و برنامه‌های مقدس آن جامعه هم زیر عنوان آزادی عقیده، توجیه پذیر است؟ پس تلاش برای راضی کردن مسلمانان به پذیرش چنین وضعی، کاری عاقلانه نیست و درخواست از مسلمانان برای دادن حق زندگی به افرادی که قصد نابودی دین آنها و فرو انداختن پرچم آن را دارند، امری عجیب است!!

ما با اعتقاد کامل می‌گوییم که دزدیدن باورهای اسلامی و تلاش برای نابودی اخلاق و الگوهای اخلاقی به شغل و پیشه گروه‌های مختلفی از دعوت‌گران مسیحی تبدیل شده که از اسلام و قرآن و پیامبر و پیروان آن بیزارند و آنان پیوسته به گسترش فتنه‌ها و اسباب فتنه در هر زمینه‌ای می‌پردازند تا حیات جامعه اسلامی را به نابودی کشند و آن را زیر و رو گردانند.

این مسئله حق مسلم ما را تأکید می‌کند که تا آخرین حد توان فریاد خود را بر علیه موضع‌گیریهایی رسواکننده‌ای برآوریم که در سرزمینهای به اصطلاح «مهد آزادی» یعنی فرانسه و ایتالیا و آمریکا در برابر مسلمانانی گرفته شده است که قصد داشتند پایبندی خود را به دین اسلام نشان دهند و مردان و زنان آنجا با لباس آبرومندانه و با حجاب در جامعه ظاهر شوند. موضع‌گیری این کشورها کینه‌های درونی را آشکار کرده، مخصوصاً فرانسوی‌ها در قضیه حجاب [کاملاً رسوا شدند]، زیرا با وجود اینکه در قانون اساسی این کشور به طور صریح آمده است که هر فردی با هر دینی حق دارد که به اعتقادات خود پایبند باشد، اما آنان به بهانه امنیت و نظم عمومی آن موضع‌گیری رسواکننده را گرفتند. این هم حق ماست که آنچه را که بر سر اقلیتهای مسلمان در روسیه و بلغارستان می‌گذرد یادآوری کنیم. البته اینها مواردی است که آشکار شده است تا چه رسد به مواردی که پنهانی انجام می‌گیرد. علاوه بر این موارد،

مجازات اعدام در بسیاری از قوانین اساسی جهان معاصر وجود دارد، چه برای قاچاقچیان مواد مخدر و یا دیگران. آنان که قائل به صدور حکم اعدام در این موارد هستند فقط به خاطر تأثیر مفید آن در ریشه‌کن کردن و کاهش این جرم و حمایت عمومی جامعه از تأثیرات بد آن است. هیچ کس هم نمی‌گوید که مجازات اعدام برای این افراد مفسد با آزادی آنان منافات دارد، زیرا آنان در آزادی خود زیاده روی کرده و به غارت آزادی دیگران پرداخته‌اند و یا زندگی طبیعی و آرام و سالم آنان را به تلخ کامی تبدیل کرده‌اند.

البته مجازات اعدام برای خیانت به کشور و موارد مشابه آن نیز وجود دارد، اما هیچ کدام در نظر این مؤسسه مبلغ مسیحی با آزادی منافات ندارد و چنین برخوردی با این قضایا ما را به حسن نیت آنان در انتشار چنین سؤالاتی مشکوک می‌کند، همانگونه که در ابتدای بحث به آن پرداختیم. در پایان این بحث که راجع به آزادی عقیده و موضوع ارتداد بود برخی از واقعیت‌های مربوط به موضع‌گیری ادیان دیگر در برابر مسلمانان و ظلم و تعصب و کینه درونی آنان را نقل می‌کنم که هرگاه فرصت برای این کینه‌های درونی فراهم شود واقعیت زنده‌ای را به تصویر می‌کشند.

گوستاو لوبون می‌نویسد: «صلیبی‌های خدمتگزار خدا، در تاریخ ۱۰۹۹/۷/۱۵ میلادی که بر بیت المقدس مسلط شدند چنان فکر کردند که برای تکریم و شکرگذاری خداوند باید هفتاد هزار مسلمان را قربانی کنند. آنان در این قربانی که مدت سه روز و شب طول کشید به پیرمردان و بچه‌ها و زنان هم رحم نکردند و بچه‌های کوچک را گرفته و سرشان را به دیواری می‌کوبیدند و اطفال شیرخوار را از بالای خانه‌ها به پایین می‌انداختند، مردان و زنان را با آتش کباب می‌کردند. سپس شکم آنان را پاره می‌کردند تا ببینند کسی از آنان طلاهایش را بلعیده است یا نه؟»

... لوبون می‌نویسد: حال چگونه برای این افراد جایز است که پس از این همه جنایت با گریه و زاری به درگاه خدا روی آورند و طلب برکت و بخشش نمایند؟<sup>۱</sup>.

او در جایی دیگر می‌نویسد: از جمله کارهایی که صلیبها با مسلمانان اندلس انجام دادند این بود که: «به هنگام بیرون رانده شدن عرب - یعنی مسلمانان - در سال ۱۶۱۰ میلادی تمام اسباب نابودی آنان به کار گرفته شد به طوریکه تا روز اخراج مسلمین سه میلیون نفر از آنان به قتل رسیدند. در حالیکه

---

۵- العلاقات الدولية، کامل دقس، ص ۳۳۳.



عربها به هنگام فتح اسپانیا به اهالی آنجا اجازه دادند که آزادانه به دین و عهد و پیمان و مسئولیتهای خود پایبند باشند... و تسامح و خوشرفتاری عرب در مدت حکومت آنها بر اسپانیا به جایی رسید که مشابه آن را در چنین روزگاری نمی توان یافت»<sup>۱</sup>. ما نیز در این ایام در پیمانهای یهودی که بر علیه فلسطینیان بسته می شود، چنین می خوانیم: «ای فرزندان اسرائیل، مژده سعادت و خیر دهید زیرا زمان آن فرا رسیده که این مجموعه های حیوانی را از طویله هایشان بیرون آورده و جمع آوری کنیم و آنان را مطیع اراده خود سازیم و در خدمت خود درآوریم»<sup>۲</sup>.

روسیه کونیستی در بخش ترکستان چهارده هزار مسجد و در منطقه آرال هفت هزار مسجد و در قفقاز نیز چهارده هزار مسجد را بست، و بسیاری از این مساجد به خانه جغدها، مغازه مشروبات، اصطبل اسبها و طویله چهارپایان تبدیل شد. اما بالاتر از این، تصفیه جسدی مسلمانان است که کافی است بدانیم روسیها در مدت ۲۵ سال بیست و شش میلیون مسلمان را با شیوه های مختلف شکنجه و قتل از بین بردند.

دولتهای کمونیستی دیگری نیز که در اطراف روسیه تأسیس شدند راه و روش روسیه را در برخورد با مسلمانان در پیش گرفتند، مثلاً تیتو در یوگوسلاوی حدود یک میلیون مسلمان را به قتل رساند. در سالهای اخیر نیز در کشورهایی مانند فیلیپین و اندونزی و شرق آفریقا به طور آشکار حرکتها و فعالیتهای اسلامی کنترل و نظارت می شود و این غیر از کنترلها و نظارتهای پنهانی است که در بسیاری از کشورها بر علیه مسلمانان انجام می شود.

با این وضع ببینیم که آزادی کجاست، متعصب کیست و تسامح از آن چه کسی است...؟؟؟

---

۶- فرهنگ غرب، کوستاو لویون، ص ۲۷۹

۷- نیرنگهای یهود در طول تاریخ، عبدالرحمن میدانی، ص ۴۴۶ و مطالب بعدی نیز در رابطه با پیمانهای تاریخی یهود از کتاب «الاسلام و بنی اسرائیل» نشر جواد رفعت گرفته شد.

## بردگی:

سؤال: این چه معنی دارد که اسلام انسان آزاده را بر برده برتری می‌دهد، و بردگی را محکوم نمی‌کند و به آن پایان نمی‌دهد؟

وارد شدن در بحث بردگی و ایجاد سؤال در زمینه آن از جانب دعوتگران مسیحی و دشمنان اسلام، در واقع نیرنگ درونی آنان را آشکار می‌سازد و انگشت اتهام را به سمت اهداف پشت پرده چنین سؤالاتی متوجه می‌کند؛ زیرا نظام بردگی هم در یهودیت و هم در مسیحیت به اشکال ظالمانه، ثابت و مقرر است و کتابهای آنان از ذکر جزئیات این قضیه و نیکو شمردن بردگی لبریز است. بر این مبنا اولین چیزی که ذهن ما را به خود مشغول می‌سازد این است: چگونه مسیحیان برای نصرانی کردن مردم در تلاشند در حالی که آئین آنها بردگی را پذیرفته و آن را مشروع می‌دانند؟ به تعبیر دیگر: آنان چگونه به غوغاپردازی در کاری می‌پردازند که خود تا گردن در آن غرقند؟

اما مسئله بردگی در اسلام کاملاً با آنچه که در مسیحیت است تفاوت دارد و با بردگی حاکم بر جامعه قبل از ظهور اسلام نیز کاملاً متفاوت است. اما برای هیچ محققى امکان ندارد که در زمینه بردگی در اسلام سخنی گوید، در حالی که می‌بیند چنین ایرادی را افرادی گسترش داده‌اند که مسیحی هستند و به آن فرا می‌خوانند و با طرح این شبهات قصد لطمه زدن به اسلام را دارند. آری، بحث در این موضوع امکان ندارد مگر اینکه باور و جهت‌گیری یهودیت و مسیحیت و تمدن جدید غربی در این زمینه بررسی شود، آنگاه به بررسی این موضوع در اسلام پرداخته شود.

در واقع تهمتهای بسیاری در این زمینه به اسلام وارد شده است، در حالیکه کسانی که خود غرق این جنایت هستند نجات یافته‌اند و با کمال تأسف انگشت اتهام به سوی آنان نشانه نرفته است.

## اسلام و بردگی:

اسلام چنین باور دارد که خداوند انسان را در کمال مسئولیت آفریده و وظایف شرعی را برای وی مقرر داشته و بر اساس اراده و اختیار برایش پاداش و مجازات تعیین نموده است. و هیچ بشری حق ندارد که این اراده را محدود کند یا آن را به ناحق از انسان بگیرد و هر کس چنین کند ظالم و ستمگر است.

این یکی از اصول روشن اسلام در این زمینه و به هنگام طرح چنین سؤالاتی است.

اما چگونه است که اسلام بردگی را ادامه داد؟

ما با قدرت کامل و بدون شرم و حیا می‌گوییم که بردگی در اسلام مباح و جایز است، اما دیدگاه منصفانه و خالص و حق‌گرای انسان، لازم می‌گرداند که در جزئیات احکام بردگی در اسلام دقت کند و به سرچشمه و انگیزه چنین حکمی بیندیشد و کیفیت رابطه با بردگان، برابری آنان با آزادگان در حقوق و وظایف و ایجاد راههای بسیار زیاد به دست آوردن آزادی برای آنان در شریعت اسلامی را مطالعه کند، فهم قضیه مخصوصاً زمانی ممکن می‌شود که آن را با سایر نظامهای بردگی مقایسه کند و آن را در کنار نوع جدید بردگی در این جهان روپوش دار قرار دهد، جهانی که پوشش تمدن و به روز بودن و پیشرفت را به خود گرفته است. خواننده مشاهده خواهد کرد که بنده به بسیاری از متون قرآن و حدیث و راهنمایی رسول اکرم ﷺ اشاره می‌کنم تا اهمیت و جایگاه موضوع روشن شود و رفتارها و حرکت‌های نادرست به حساب اسلام گذاشته نشود.

اکنون در این زمینه می‌گوییم: اسلام در مورد برده موضع‌گیری چنان شایسته‌ای دارد که هیچ یک از ملتها و آیین‌ها چنان روشی ندارند و اگر در همه امور مطابق روش اسلام رفتار شود، چنان اشکالاتی [که در سؤالات مطرح است] پیش نمی‌آید و آزادگان از طریق آدم ربایی، غصب و استفاده از زور و قدرت و نیرنگ که در گذشته و حال انجام می‌شود به بردگی گرفته نمی‌شوند. از طریق این موارد است که بردگی به شیوه‌ای ننگین و چهره‌ای زشت ریشه دوانده و حاکم گشته است. در واقع انتشار نظام بردگی به این صورت ترسناک در قاره‌های دنیا فقط از طریق آدم ربایی انجام گرفته و سرچشمه اصلی آن در اروپا و آمریکا در قرنهای اخیر است.

اسلام در این زمینه با متونی صریح موضع‌گیری استوار و قاطع خود را بیان داشته است. در حدیث قدسی آمده است: «سه نفر هستند که در روز قیامت، دشمن آنها خواهم بود و اگر من دشمن کسی باشم با او دشمنی می‌کنم: فردی که بر اساس سوگند به خدا عهد نماید سپس آن را زیر پا گذارد و فردی که آزاده‌ای را بفروشد و قیمت آن را مصرف کند و فردی که نوکری گیرد و کار خود را به وسیله او به پایان رساند اما پاداش او را ندهد». [به روایت بخاری]

پیامبر ﷺ هم می‌فرماید: «سه نفر هستند که خداوند نماز آنان را نمی‌پذیرد؛ کسی که پیشنماز و رهبر قومی شود و آن قوم او را نپسندند، و فردی که نماز را پس از وقت آن بخوانند، و فردی که شخصی آزاده را به بردگی گیرد» [به روایت ابو داوود و ابن ماجه از روایت عبدالرحمن زیاد افریقی].

و شگفت اینکه در هیچ یک از متون قرآن و حدیث، جمله‌ای که به برده‌داری امر کند نخواهی یافت در حالی که صدها آیه و حدیث وجود دارد که به آزاد کردن بردگان فرامی‌خواند. به هنگام ظهور اسلام راههای برده‌داری و سرچشمه‌های آن بسیار زیاد و راههای آزادی و رهایی بسیار کم و چه بسا رو به نابودی بود، اما اسلام چنین جهت‌گیری را تغییر داد و انگیزه‌ها و راههای آزادی و رهایی از بردگی را گسترش داد و راههای برده‌داری را با سفارشهای خود بست.

اسیر گرفتن افراد در جنگها از آشکارترین مظاهر برده‌داری بود و هر جنگی به ناچار اسیرانی را در پی داشت و عرف حاکم بر روزگار چنان بود که اسیر هیچ حرمتی نداشت و سرنوشت او یا مرگ یا بردگی. اما اسلام راه سومی هم پیش روی اسیران گذاشت و آن هم برخورد نیکو با آنها و سرانجام، آزادی آنان بود.

در قرآن کریم آمده است: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾ [انسان / ۸-۹]. [و خوراک می‌دادند به بینوا و یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشتن خدا. (و به زبان حال بدیشان می‌گویند): ما شما را تنها به خاطر خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگذاری نمی‌خواهیم].

ظرافت و انگیزه بخشی آیه جایی برای تفسیر نمی‌گذارد. اما پیامبر هم در زمینه کرامتهای اخلاقی چنین می‌فرماید: «به عیادت مریض بروید و گرسنه را غذا دهید و برده را آزاد سازید». [به روایت بخاری].

در اولین درگیری میان مسلمانان و دشمنان آنها در جنگ بدر، پیروزی نصیب مسلمانان شد و عده‌ای از بزرگان عرب به اسارت مسلمانان درآمدند. این اسیران همانند بزرگان و اشراف قیصر و کسری به اسارت درآمدند و اگر با شدت هرچه تمام تر مجازات می‌شدند استحقاق آن را داشتند، زیرا مسلمانان را بسیار آزار داده بودند. اما قرآن کریم پیامبر و یارانش را توجیه می‌کند که:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

[انفال / ۷۰-۷۱]. [ای پیغمبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: اگر خداوند در دلهايتان خیری سراغ یابد (و بداند که دارای نیت پاک و راستینی هستید در دنیا و آخرت) بهتر از آنچه از شما دریافت شده است به شما عطا می‌کند و شما را می‌بخشد. و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. (ای پیغمبر)

اگر مشرکان بخواهند به تو خیانت کنند (موضوع تازه‌ای نیست و باکی نداشته باش چرا که) آنان پیش از این (نیز) به خدا خیانت کرده‌اند و خداوند (در قبال آن شما را) بر آنان پیروز کرده است. و خداوند آگاه و حکیم است].

این افراد قبل از جنگ بدر و در ابتدای بعثت پیامبر ﷺ ظلمهای بزرگ و فجیعی نسبت به جمهور مسلمانان انجام داده بودند، و در صدد نابودی و اشغال‌گری آنان بودند و بالاخره می‌بینیم که بنا به سیاست نیکوی اسلام حکم آزادی اسیران فوراً صادر می‌شود.

واضح است که این مسأله به مصالح عالی دولت اسلامی مربوط است. به همین دلیل می‌بینیم که مسلمانان در جنگ بدر از اسیران فدیة می‌پذیرند. یا در فتح مکه به آنان می‌گویند: «بروید که شما آزاد هستید». و پیامبر ﷺ در غزوه بنی مصطلق با یکی از دختران اسیر شده ازدواج می‌کند تا شأن و منزلت او را محفوظ داشته باشد زیرا او دختر یکی از فرماندهان آن قبیله بود، در کل این موارد جز آزادی اسیران برخوردی از جانب مسلمانان مشاهده نمی‌شود.

با در نظر گرفتن این موارد روشهای محدود و راههای باریکی که اسلام در تجویز برده داری به کار می‌گیرد، قابل درک است. آری، اسلام به طور کلی برده‌داری را لغو نکرد، زیرا اسیران کافر و مخالف حق و عدالت یا ظالمند و یا یاری‌گر ظلم و یا ابزار اجرای ظلم و تثبیت آن هستند و آزادی آنها فرصتی دوباره به آنها می‌دهد که به ترویج طغیان و برتری‌جویی بر دیگران اقدام کنند. اما با این وجود در اسلام فرصتهای بسیاری برای دستیابی مجدد به آزادی مشروع دارند. چنانچه راهکارهای اسلام برای رفتار با بردگان برگرفته از عدالت و رحمت است.

از جمله وسایل آزادی بردگان در اسلام عبارت است از: وجوب تخصیص بخشی از زکات برای آزادی بردگان، قرارداد آزادی برده به عنوان کفاره قتل غیر عمد،ظهار، سوگند خوردن و شکستن روزه رمضان. علاوه بر این موارد تحریک احساسات مردم برای آزادی بردگان در راه خدا نیز جزو راهکارهای اسلام است.

اشاره ای کوتاه به برخی قواعد اسلام برای برخورد مطلوب با بردگان و رعایت عدالت و احسان در حق آنها:

۱- تضمین غذا و لباس همانند سرپرستانشان:

ابوداود از معرور بن سوید روایت می‌کند گفت: در ربذه [محلّی نزدیک مدینه] نزد ابوذر رفتیم، دیدیم که هم او و هم غلامش عبای مشابه هم پوشیده‌اند. به ابوذر گفتم: ای ابوذر، کاش عبای غلامت را برای خود می‌گرفتی و چیزی دیگر به او می‌دادی؟ ابوذر گفت: من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «بردگان نیز برادران شمایند که خداوند در اختیار شما قرار داده است. پس هر کس برادرش زیر دست او بود از غذای خود به او دهد، از پوشاک خود وی را بپوشاند و خارج از توان، وی را مکلف نسازد، اگر هم چنین کرد خود نیز او را یاری دهد». [به روایت بخاری]

## ۲- حفظ کرامت و شخصیت آنان:

ابوهریره روایت می‌کند که ابوالقاسم، پیامبر توبه ﷺ فرمود: «کسی که برده‌ای را به ناحق تهمت زند، روز قیامت بر او حد قذف جاری می‌شود مگر اینکه سخن او راست باشد». [به روایت بخاری]

ابن عمر یکی از بردگان خود را آزاد کرد و چوبی را از زمین برداشت و گفت: به اندازه این چوب بر او حقی ندارم، زیرا از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس که برده‌اش را سیلی زند یا او را کتک زند باید در کفاره این کار او را آزاد کند» [به روایت ابو داوود و مسلم].

## ۳- برده بر شخص آزاد مقدم است:

در هر امر دینی و دنیایی اگر برده برتر باشد او مقدم است. مثلاً صحیح است که در نماز امام باشد. حضرت عائشه (رضی الله عنها) برده‌ای داشت که در نماز به او اقتدا می‌کرد... و مسلمانان امر شده اند که اگر برده‌ای از دیگران شایستگی بیشتری برای سرپرستی آنان داشت، امیر شود و واجب است که از او اطاعت کنند.

آزادی حق اصیل انسان است، و این حق از هیچ‌کس ساقط نمی‌شود مگر اینکه مانعی در این راه ایجاد شود و اسلام که قید بردگی را بر بعضی انسانها قرار داده است به این خاطر است که چنان افرادی به بدترین شیوه به زنجیر کشیده شده‌اند... [و اسلام در صدد نجات آنهاست]. مثلاً وقتی اسیری که در جنگ شکست خورده در مدت اسارت به شیوه‌ای نیکو نگهداری شود، در حق او برخوردی شایسته صورت گرفته است و اگر شخص اسیر از رفتار گذشته خود دست بردارد و گذشته خویش را فراموش کند و به خیر و نیکی نزدیک و از شر و بدی فاصله گیرد، سپس درخواست آزادی کند آیا از او پذیرفته می‌شود؟ آری، اسلام درخواست او را می‌پذیرد و برخی فقها آن را واجب و برخی مستحب می‌دانند!!!

پیامبر ﷺ در مورد مراعات حال بردگان بسیار سفارش نموده است. هنگامیکه اسیران جنگ بدر میان مسلمین تقسیم شد به آنان فرمود: «خیرو نیکی اسیران را بخواهید».

روایت شده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه برده خود را به خاطر گناهی که مرتکب شده بود گوشمالی داد. پس از مدتی به او گفت: پیش آی و گوش مرا بگیر و پیچ ده. برده از این کار خود داری می‌کرد عثمان بر او اصرار می‌کرد. برده در نهایت این کار را به آرامی انجام داد. عثمان رضی الله عنه به او گفت: به طور جدی آن را فشار ده، زیرا من تاب تحمل عذاب روز قیامت را ندارم. برده به او گفت: من هم همینطور ای سرورم، من هم از روزی که تو می‌ترسی ترس دارم.

عبدالرحمن بن عوف چنان بود که اگر به همراه بردگان راه می‌رفت، هیچ کس او را از بردگان تشخیص نمی‌داد، زیرا پیشاپیش آنان راه نمی‌رفت و جز مانند آنان لباس نمی‌پوشید.

روزی عمر رضی الله عنه از جایی عبور کرد، دید که بردگانی ایستاده‌اند و در سفره‌ی مالکان خود نمی‌خورند. عمر رضی الله عنه عصبانی شد و به مالکان آنها گفت: این قوم را چه شده که خود را به خادمان خود ترجیح می‌دهند؟ سپس آنان را صدا زد تا با مالکان خود غذا بخورند.

مردی نزد سلمان رضی الله عنه آمد، مشاهده کرد که آرد خمیر می‌کند. او به سلمان گفت: ای ابو عبدالله، این چه کاریست؟ سلمان گفت: خادم را برای کاری فرستادم و نپسندیدم که دو کار براو واگذار کنم.

این موارد جزو الطافی است که اسلام در حق برده روا داشته است!

رفتار یهود با برده‌ها:

در نظر یهودیان انسانها دو دسته‌اند: بنی اسرائیل و غیر بنی اسرائیل.

در مورد بنی اسرائیلیها می‌توان بنابر آموزشهای مشخصی که در کتب عهد قدیم وجود دارد، برخی از آنان را به بردگی گرفت. اما غیر بنی اسرائیلیها، چون جنس پست بشریت‌اند می‌شود که از طریق زور و قدرت هم آنها را به بندگی گرفت، زیرا این دسته جزو نژادهایی هستند که از گذشته تا کنون از طرف آسمان ذلت بر آنها فرض گشته است.

در باب بیست و یکم از سفر خروج کتاب مقدس (۲-۱۲) چنین آمده است:

«هرگاه برده‌ای عبرانی خریداری کردی، شش سال برایت خدمت کند و در سال هفتم به طور مجانی آزاد می‌شود. اگر تنها آمده بود، تنها می‌رود و اگر به هنگام بردگی شوهر زنی باشد، او هم همراهش آزاد می‌شود اما اگر آقايش به او زنی داده باشد و از ازدواج آنها فرزندان حاصل شده باشد، زن و فرزندان

برای آقا می ماند و برده باید به تنهایی برود. و اگر برده بگوید: من آقا را دوست دارم و زن و فرزندم را نیز دوست دارم و بدون آنها نمی روم، آقا می تواند او را به خدا تقدیم کند و او را به درگاه و یا ستون نزدیک می کند و گوش او را سوراخ می کند تا برای همیشه خدمتگذار باشد. اما اگر مردی دخترش را به عنوان کنیز بفروشد، شیوه آزادی او با برده ها تفاوت دارد. اگر مالکش او را زشت بداند او را به حال خود می گذارد و حق ندارد که به دیگران هم بفروشد زیرا خود او رهایش نموده است. اما اگر آن کنیز را به عقد فرزندش درآورد مانند سایر دختران با او رفتار می کند، و اگر برای خود کنیز دیگری بگیرد، حق اولی در غذا و لباس و معاشرت کم نمی گردد. در غیر این حالتها سه گانه، کنیز به طور مجانی آزاد می شود».

اما غیر عبرانیها معتقدند که می توانند از طریق اسیر گرفتن و تسلط بر دیگران، برده بگیرند، زیرا نژاد خود را برتر از دیگران می دانند. آنان برای این حق خود از تورات دلیل می آورند:

حام پسر نوح - که پدر کنعان است - پدرش را عصبانی کرد. زیرا نوح مست شده بود و به حالت لختی در خیمه خود خوابیده بود و حام او را در این حالت دید، پس از اینکه نوح بیدار شد و متوجه شد که حام او را دیده است عصبانی شد و نسل کنعان را نفرین کرد و همانگونه که در تورات، سفر تکوین، باب ۹/۲۵-۲۶ آمده است. نوح گفت که کنعان ملعون است و بردگی برای برادران او می باشد. و گفت: خدای سام رب مبارکی است و کنعان بنده آنان باشد. در همان باب ۲۷/ آمده است: «خداوند برای یافتن گشایش کند تا در خانه های سام سکنی گزیند و کنعان بندگان آنان باشند».

ملکه «الیزابت اول» از این متون برای توجیه تجارت بردگان استفاده کرد زیرا همانگونه که روشن خواهد شد در این تجارت سهم فراوانی داشت.

رفتار مسیحیها با برده ها:

مسیحیت نیز همانند یهودیت برده داری را تأیید کرد و در انجیل متنی که این موضوع را حرام کند یا آن را زشت بداند وجود ندارد. عجب این است که مورخ مشهور «ویلیام مویر» بر پیامبر ما ایراد می گیرد که چرا به طور قطعی بردگی را تحریم نکرد. با این وجود او از برخورد انجیل با برده داری چشم پوشی می کند و از مسیح یا حواریون و یا ارباب کلیسا چیزی در این باره نقل نمی کند. در حالیکه «پولس» در نامه های خود به بردگان سفارش می کند که نسبت به ارباب خود خالص باشند، چنین توصیه ای در نامه او به اهل افسس آمده است.



یکی از فیلسوفان قدیس به اسم «توماس اکوینی» می‌گوید: رأی فیلسوفان هم مانند رأی رهبران دینی است و آنان نیز بر مسئله برده داری اعتراض نکرده‌اند بلکه آن را نیکو شمرده‌اند زیرا استاد فلسفه یعنی ارسطو معتقد است که بردگی یکی از حالت‌های طبیعی انسان است که برخی انسانها بر آن سرشته شده‌اند. و قدیسان نیز تأیید کرده‌اند که فطرت انسانهاست که برخی از آنها را برده می‌کند.

در فرهنگ بزرگ قرن نوزدهم «لاروس» آمده است: «انسان نباید از تداوم بردگی تا به امروز در میان مسیحیان دچار حیرت شود، زیرا جانشینان رسمی دین، صحت و درستی آن را تأیید می‌کنند و مشروعیت آن را پذیرفته‌اند».

و نیز چنین آمده است: «به طور خلاصه آئین مسیحیت تا به امروز برده داری را به طور کامل پذیرفته است و برای انسان مشکل است که ثابت کند، مسیحیت در تلاش برای باطل کردن آن بوده است».

در قاموس کتاب مقدس اثر دکتر «جورج یوسف» نیز آمده است که مسیحیت نه از جنبه سیاسی و نه از جنبه اقتصادی به بردگی اعتراضی نکرده و مؤمنان را برای دور کردن نسلشان از گرایش به برده داری در آداب و رسوم و حتی مباحثه در این زمینه بر نیانگیخته است، و بر ضد برده داران چیزی نگفته و بردگان را برای بدست آوردن آزادی تحریک نکرده است. حتی از زیانهای بردگی و زشتیهای آن سخن نگفته و دستوری قطعی برای آزاد کردن بردگان صادر نموده است و این رابطه شرعی شده میان برده و مالک تغییر نکرده است، بلکه بر خلاف آن حقوق و وظایف هر دو طرف [در تداوم این رابطه نامشروع] تأیید گشته است.

اکنون ما همه پدران سفید مسیحی و خواننده گرامی را فرا می‌خوانیم که دستورات اسلام را با این برنامه‌ها مقایسه کنند.

### برخورد اروپای معاصر با برده داری:

خواننده این سطور که در عصر حرکت و پیشرفت قرار دارد حق دارد که از سردمداران پیشرفت و ترقی نیز سؤال کند. و بردگانی را که در اثر شکار شرکتهای انگلیسی جان می‌دادند یا در مسیر حرکت به سمت کشتیها که در سواحل لنگر انداخته بودند مردند را بشمارد یک سوم این افراد در اثر تغییر آب و هوا، و چهار تا پنج درصد به هنگام بارگیری و دوازده درصد به هنگام سفر می‌مردند، و این غیر از مواردی است که در مستعمره‌ها جان می‌دادند.

تجارت بردگان در دست شرکتهای انگلیسی که با اجازه حکومت انگلستان حق احتکار آنان را هم داشتند باقی ماند، و پس از آن دست همه رعیت‌های انگلیسی برای برده‌داری باز شد، و برخی از آگاهان تخمین می‌زنند که مجموع بردگانی که در اختیار انگلیسیها قرار داشت و در مستعمره‌های خود بر بردگی کشیده بودند، از سال ۱۶۸۰ تا ۱۷۸۶ میلادی در حدود دو میلیون و صد و سی هزار نفر بوده است. از قوانین سیاه انگلیسیها در زمینه برده‌داری این است که: هر برده‌ای که بر علیه مالکش شورش کند باید کشته شود و هر کس فرار کند دست و پاهایش قطع می‌گردد و با آهن داغ می‌شود، و اگر برای بار دوم قصد فرار کند کشته می‌شود.

هنگامیکه اروپا با آفریقای سیاه مرتبط شد، این ارتباط سبب ایجاد یک فاجعه انسانی شد و به مدت پنج قرن سیاه پوستان این قاره به بلای بزرگ دچار شدند. دولتهای اروپایی برنامه‌ای چیدند و عقلیت آنان از توطئه‌ای شوم پرده برداشت. آنان سیاه پوستان را دزدیده و به کشورهای خود می‌بردند تا هیزم پیشرفت آنان باشند و آنچه را که در توان بشر نیست بر دوش آنان گذارند. این مصیبت هنگامی رواج یافت که آمریکا هم کشف شد، زیرا این بار باید رنج خدمت را در دو قاره تحمل می‌کردند نه فقط قاره اروپا.

در دائرة المعارف انگلیسی، ج ۲ ص ۷۷۹ ماده **slavery** آمده است: شکار بردگان از روستاهائی که با جنگلها پوشیده شده بود به این شیوه بود که این جنگلها که مانند حصار اطراف روستاها را احاطه کرده بود آتش زده می‌شد تا سیاه پوستان از آنجا بگریزند و به بیابان فرار کنند، آنگاه با وسایلی که انگلیسیها ساخته بودند، آنها را شکار می‌کردند».

اما یک برده پس از آن همه مجازات و قطع دست و پا چگونه می‌توانست فرار کند؟

واقعیت این است که شکنجه و عذاب دوران بردگی بسیار شدیدتر از قطع دست و پا بود و همین امر باعث می‌شد که دوباره برای فرار چاره اندیشی کنند.

از جمله دیگر قوانین آنان بر علیه بردگان اینست که آموزش سیاه پوستان ممنوع شده بود و رنگین پوستان نمی‌توانستند مسؤلیتهای سفید پوستان را برعهده گیرند.

در قوانین آمریکا هم چنین آمده بود که هرگاه هفت نفر از بردگان اجتماع کنند، خلاف قانون به حساب می‌آمد و هر سفید پوستی حق داشت که هنگام عبور از کنار آنان، روی آنها تف بیاندازد و بیست ضربه شلاق بر آنها کوبد.

متن قانونی دیگر چنین بود: بردگان دارای نفس و روح نیستند و هیچ ذکاوت و هوش و اراده‌ای ندارند و حیات فقط در بازوهای آنان است. خلاصه اینکه [طبق قوانین اروپا و آمریکا] بردگان از جهت وظیفه و خدمت و کار، عاقل و مسئول و حسابگر به حساب می‌آمدند اما از جهت حقوق و مزایا، موجوداتی بی روح و بی وجود بودند، و فقط بازوی آنها حیات داشت، و وضعیت بردگان تا قرن اخیر اینگونه بود.

## موضوع زن

آنچه در موضوع بردگی گفته شد در مسئله زن نیز بیان می‌شود و یهودیت و مسیحیت حق ندارند که از حقوق زن سخن گویند زیرا در دین آنها هرچه در مورد زن وجود دارد زشت و ناپسند است. به گونه‌ای که حقوق او را نابود کرده و او را سرچشمه خطاهای اهل زمین دانسته‌اند و حقوق او را در ملکیت و مسئولیت از او گرفته‌اند. از این رو زن در جوامع آنها در اوج اهانت و ذلت و پستی زندگی کرده و مخلوقی نجس به شمار رفته است.

ازدواج نزد آنها جز یک معامله قراردادی چیز دیگری نیست که در این معامله، زن از جایی به جای دیگر منتقل می‌شود تا جزو داراییهای مرد قرار گیرد. حتی برخی مؤسسه‌های غربی برای بررسی این موضوع تشکیل شد که در حقیقت وجودی زن و روح آن تحقیق کنند و دریابند که آیا زن بشر است یا خیر؟!!!

شاید جامعه جاهلی عرب قبل از اسلام نسبت به این بینش یهودی - نصرانی که خود را به آموزه‌های آسمانی نسبت می‌دهند ظلم کمتری را به زن انجام دادند.

از اینجاست که ما از مسیحیان تعجب می‌کنیم که از مقام و موقعیت زن در شریعت و جامعه اسلامی سؤال می‌کنند [و بر آن خرده می‌گیرند].

البته فرهنگ غربی با همه اجناس بی ارزش و زرق و برق دار خود که سرگرمی تماشاچیان است، بی تأثیر از مسیحیت و یهودیت [وقعی است].

با این وجود ما مسلمانان به دنبال هر فریادی به راه نمی‌افتیم و به وضعیت زن معاصر هم راضی نیستیم.

زیرا زن در دین ما شایسته تقدیر و احترام است و موقعیت زن بسیار صریح و روشن است و از چهارده قرن پیش که جاهلیت، شرق و غرب زمین را در تاریکی خود گرفته بود و مخصوصاً حقوق زن را نمی‌پرداخت یا اصلاً به آن اعتراف نمی‌کرد اسلام حقوق زن را به طور کامل ایفا نمود.

اکنون آنچه را که در مقدمه گفتم تأکید می‌شود که الگویی که همه ما در آن مشترک باشیم کدام است؟ یهودیت و مسیحیت با همه تعالیم خود شایسته این کار نیست، چون حتی در خود این دو دین جوابی برای سؤالات مطرح شده وجود ندارد. تمدن معاصر نیز مخصوصاً در مسائل مربوط به زن دارای شرور بسیاری است که در دین ما جایی ندارد. می‌گوئیم که آنچه این تمدنها را بیشتر از هر چیز متمایز کرده توجه به دانش و آموزش و دعوت به آن و استفاده از برنامه‌ها و وسایل مختلف برای این کار است که ما به صراحت می‌گوییم که آموزش در دین ما نیز بسیار پسندیده است، و حتی جزو تکالیف فردی است که هر زن یا مردی آن را انجام ندهد گناهکار می‌شود.

زن در مسئله آموزش همانند مرد است و همانگونه که در بحث برابری بیان کردیم جزو وظایف هر دوجنس بشری است.

اما حق ماست که بپرسیم: رابطه میان آموزش با خود نمایی، ظاهر کردن زینت، آشکار کردن اندامهای فتنه انگیز زن مانند سینه و رانهای او در چیست؟

و آیا پوشیدن لباسهای تنگ و نازک و کوتاه جزو ابزارهای آموزش زنان است؟ از سوی دیگر باید پرسید که این چه کرامت و ارزشی برای زن است که تصویر زنان زیبا در تبلیغات و رسانه‌ها و همه زمینه‌های دیگر وجود دارد و جز در بازار زیبایی جای دیگری رواج ندارد و با پایان یافتن دوران زیبایی و رسیدن پیری، همانند هر وسیله‌ای که کاربرد آن تمام می‌شود، دور انداخته می‌شود. در چنین تمدنی سهم کسانی که زیبا نیستند چیست؟ سهم مادر پیر و مادر بزرگ سالخورده چیست؟ آری، پناهگاه او خانه سالمندان است و دیگر کسی به دیدار وی نمی‌رود و خبری از او گرفته نمی‌شود و شاید هم حقوق بازنشستگی یا تأمین اجتماعی به او تعلق گیرد و با چنین امتیازی اندک تا دم مرگ باید تحمل کند، دیگر دوست مهربانی و یا خویشاوندی دلسوز وجود ندارد، اما زن در نگاه اسلام با افزایش سن، احترام او نیز افزایش می‌یابد و حق او بیشتر می‌شود زیرا وظیفه خود را انجام داده و اینک نوبت فرزندان و نوه‌ها و خانواده و جامعه است.

حقوق زن مسلمان در مال و ملکیت و مسئولیتها و پاداش و مجازات دنیایی و قیامتی همانند مردان است. و اگر اختلافی میان زن و مرد در برخی احکام دینی وجود دارد به اختلاف طبیعی موجود میان زن و مرد بر می گردد که در بحث برابری به آن اشاره کردیم. اما اکنون به تفصیل در باره برخی از این تفاوتها در مسئله میراث وصیت و.. می پردازیم.

### قضیه ارث

در اسلام سهم مرد از ارث با سهم زن تفاوت دارد به چند دلیل:

۱- میراث جزو برنامه های عمومی اسلام است و تحت تأثیر مسئولیتهای عمومی و احکام مخصوص مرد و زن است. اختلاف در احکام هم به قاعده عمومی «عدم لزوم ایجاد برابری میان دو کارگر در دو کار مختلف» باز می گردد. زیرا حقوق هر فرد بر اساس نوع کار و وظیفه اوست، مردان اگرچه همه یک جنسند اما در هیچ حکومت و نظامی در حقوق و مزایا یکسان نیستند. و این تفاوت به نوع اعمال و وظایف، استعدادها و تواناییهای آنها بستگی دارد و زندگی جز بر این اساس تداوم نمی یابد و به اصل برابری هم لطمه نمی زند.

۲- اینکه مردان در سهم ارث بیشتر از زنان می گیرند به خاطر نوع مسئولیتهایی است که در نظام اسلامی بر دوش آنها گذاشته می شود. مثلاً مرد به تنهایی مسئول تأمین هزینه های ازدواج است مانند مهریه و خانه. برای توضیح بیشتر فرض کنیم مردی بمیرد و دختر و پسر بر جای گذارد، اکنون به پسر دو برابر دختر سهم ارث تعلق می گیرد. زیرا پس از ازدواج هر دو فرزند، فقط پسر است که مسئول تأمین هزینه های زندگی خویش است و خواهر او مهریه و مسکن خود را به هنگام ازدواج از شوهر خود می گیرد.

علاوه بر این، دیه قتل خطا (غیر عمدی) بر عهده مردان خویشاوند فرد قاتل است تا قاتل را در پرداخت دیه یاری کنند و زنان در این زمینه وظیفه ای ندارند. اینجاست که مسئولیتهای مالی که اسلام بر عهده مردان می گذارد نه بر عهده زنان روشن می شود.

به این دلیل باید بدانیم که شریعت اسلامی با نظامهای ستمگر بشری که امروزه در بیشتر نقاط زمین حکم می رانند تفاوت اساسی دارد. در این نظامها اگر دختر به سن هیجده سالگی برسد، پدرش وی را رها می کند تا خود در جستجوی لقمه نانی باشد و بسیاری اوقات این کار به حساب شرافت و ارزش اخلاقی گذاشته می شود. اما در اسلام دختران تا وقت ازدواج تحت سرپرستی پدر یا ولی خود هستند.

روش اسلام در احکام و اخلاق چنان است که اجازه نمی‌دهد تأمین خوراک به قیمت از دست دادن شرف و آبرو تمام شود، زیرا نابودی شرافت انسان نابودی همه جهان است و اگر پسر یا دختر جوان لذتهای زودگذر را در شهوت و عشق و بی‌پروایی بیابد، نتیجه آن نابودی و پراکندگی خانواده و قطع ارتباط فامیلی و انتشار فساد در زمین خواهد بود. زنان خیابانی و دختران خودفروش در مجله‌ها و فیلمها که در میان اروپائیها و پیروان آنها رواج دارند، فقط نتیجه این نظام ویرانگر است و آنان در واقع نتیجه انحرافات خانواده‌های ویران و مسئولیت تباه شده‌ای است که مردان از دوش خود انداخته‌اند و این مسئولیتها آنجا که نمی‌بایست افتادند و فرار مردان از مسئولیت پذیری در پرورش نسل و تربیت درست را در پی داشت، و افراد جامعه چه زن، چه مرد به خود اختصاص یافتند نه به امت و جامعه و افراد فدای شهوتهای گذرا شدند نه همتهای عالی، و این بود که فساد به سرعت در جامعه رواج یافت و خانه حیات ویران شد.

۳- در تقسیم ارث جنبه مادی آن در نظر گرفته شده است، و بر اساس نظام زندگی مشترک ترتیب یافته است. در واقع مانند یک جمع و تقسیم ریاضی برای دستیابی به نتیجه درست است. یعنی افزایش سهم ارث در یک جنبه به معنای برتری آن نیست بلکه فقط یک تغییر و تحول مادی است. و به نسبت سؤال مطرح شده درباره حقوق زن در ازدواج با فرد غیر مسلمان باید گفت که این مسئله هم پیرو نظام عمومی حاکم بر شریعت اسلامی است و همانگونه که در بحث برابری گفتیم برخی گروههای اجتماعی از ازدواج با برخی گروههای دیگر ممنوع می‌شوند مانند ازدواج نظامیان با سیاستمداران و این مسئله به مصلحت عمومی جامعه بستگی دارد و در هیچ یک از نظامهای حاکم بر دنیا نیز امر غریب به حساب نمی‌آید و به عنوان نوعی تفاوت در حکم و یا سبب ایجاد اختلال در اصل برابری تلقی نمی‌شود.

### طلاق:

امروزه کسی باقی نمانده که در تأثیر طلاق و نیاز زوجین به آن در هنگام بروز اختلاف شدید و غیر قابل سازش و پس از تلاشهای بسیار برای ایجاد توافق میان آنها شکی داشته باشد. این از افتخارات و ارزشهای اسلام است که طلاق را تشریح نمود و جزئیات احکام آن را بیان نمود و به افراد فرصت داده که پس از طلاقهای سه‌گانه جدا از هم، دو باره به زندگی مشترک باز گردند و میان هر طلاق مدتی را به عنوان عده قرار داده و جزئیات آن را در احکام شرعی بیان نموده است. در واقع از

توان بشر خارج است که چنین برنامه‌ای را پایه‌ریزی کند به طوری که شامل احکام و حکمت‌های آن باشد و طبیعت بشری و روابط میان زوجین را در زندگی خانوادگی و روابط اجتماعی در نظر گیرد.

تمام قوانین متمدن بشری در عصر حاضر، طلاق را پذیرفته‌اند. بر خلاف نظر مسیحیت تحریف شده که می‌پندارند، ازدواج در آسمان پیوند یافت و جدائی هم فقط در آسمان امکان‌پذیر است.

البته ما منکر این نیستیم که در برخی موارد در اجرای طلاق اشتباهاتی از جانب برخی زوجها روی می‌دهد، مخصوصاً در جوامعی که جهل و بی‌سوادی بر آن حاکم است، اما شایسته نیست که برخی اشکالات اجرایی [و سلیقه‌ای] اصل نظام و قوانین و احکام را زیر سؤال برد. آیا نمی‌بینی که در نظام دنیایی مردم، افراد بیماری وجود دارند که پزشک مقدار معینی از دارو را در اوقاتی مشخص برای آنها تجویز می‌کند، اما آنها از آن دستور پیروی نمی‌کنند و به شیوه نادرست آن را استعمال می‌کنند. در چنین حالتی مسئولیت کامل نتیجه بر عهده خود مریض می‌باشد، البته اگر عاقل و رشد یافته باشد.

اما اینکه در سؤالات گفته شده که در اسلام جایز است که مرد بدون هیچ توجیهی از زن خود جدا شود و او را طلاق دهد و برای اینکار مؤاخذه نمی‌شود، چنین سخنی نادرست است و در اسلام هیچ جایگاهی ندارد و اگر زن از جانب شوهر خود رفتاری خشونت آمیز یا بی‌میلی مشاهده کند می‌تواند مستقیماً و با آرامش یا از هر طریق دیگری که زندگی مشترک محفوظ بماند به حل مشکل بپردازد یا اینکه در صورت مؤثر نبودن هیچ‌کدام از این راهها به دادگاه مراجعه کند و اگر قاضی تشخیص دهد که حق به جانب زن است، حکم به فسخ نکاح و جدایی میان آنها می‌نماید هرچند که شوهر به جدایی راضی نباشد.

#### سرپرستی

آنچه که در سؤالات در این باره آمده که پدر حق کفالت یا سرپرستی دائمی بر فرزندان را دارد، هرچند که تحت پرورش مادر باشند، این مسئله نادرست است و مطابق حکم شریعت نیست. زیرا:

اولاً: در قرآن و سنت پیامبر ﷺ هیچ نصی که بر برتری یکی از والدین بر دیگری به طور دائمی و یا دادن اختیار دائمی به یکی از آنها دلالت کند وجود ندارد.

دوماً: همه علما بر این باورند که هیچ یک از والدین به طور مطلق جهت سرپرستی تعیین نمی‌شود و بر این اساس میان مکاتب فقهی اختلاف نظر وجود دارد که مبنای این اختلاف در نظر گرفتن مصلحت فرزند، شایستگی پدر یا مادر برای سرپرستی و کفالت و توان آنها برای انجام این مسئولیت است. اما

همه بر این نظر اتفاق دارند که اگر هر کدام از پدر یا مادر شایستگی کفالت را نداشت، این مسئولیت نباید به او واگذار شود.

### چند همسری

در سؤالات مطرح شده که از جمله نشانه‌های برتری جنسی در اسلام این است که چند همسری را پذیرفته، اما چند شوهری را حرام می‌داند. توضیح مسئله از دو جهت است:

اول: تفاوت‌های جنسی افراد بشر منشاء تفاوت‌های طبیعی و توانایی‌هاست. اما چنین تفاوت انکارناپذیری دلیل برتری جنسی میان زن و مرد نیست.

دوم: شریعت اسلامی چند همسری را تأیید و به عنوان قانون ارائه نموده است. زیرا با مجموعه آموزه‌های اسلامی و نیز با طبیعت فطری زن و مرد سازگار است. آری، با مجموعه آموزه‌های اسلام هماهنگ است، مثلاً زنا را به شدت حرام نموده، اما از طرف دیگر راهی برای ارضای این نیاز گشوده است که عبارتست از ازدواج. همچنین چند همسری را مباح نموده زیرا ممنوع نمودن آن سبب گرایش به زنا می‌باشد، چون تعداد زنان از مردان بیشتر است، و این اختلاف عددی در زمان ظهور جنگ‌ها افزایش می‌یابد. مخصوصاً در زمان ما که سلاح‌های کشتار متنوع شده‌اند و در هر بار هجوم یا آتش توپخانه دهها و صدها انسان نظامی و غیر نظامی کشته می‌شوند. حال اگر مرد مجبور به ازدواج فقط با یک زن باشد، تعداد زیادی از زنان بدون شوهر باقی می‌مانند و دست نیافتن زن به ازدواج و پیر شدن او در این حالت نتایج منفی بزرگی مانند افسردگی، بی‌آبرویی، انتشار زنا و تباهی نسل را در پی خواهد داشت.

از جهت دیگر، مرد و زن در روابط جنسی دارای استعداد‌های متفاوتی هستند. مثلاً زن همیشه برای روابط جنسی آماده نیست، و در طول هر ماه اوقاتی وجود دارد که زن تا ده روز یا دو هفته ناتوان از انجام عمل جنسی است. یا به هنگام ولادت اغلب تا چهل روز توانایی این کار را ندارد و از نظر شرعی هم ممنوع است. در حین انجام عمل جنسی نیز گاهی زن آمادگی خود را از دست می‌دهد اما مرد در طول ماه و سال آماده این کار است. پس منع مرد از دستیابی به بیش از یک زن انگیزه انجام زنا را در بسیاری اوقات پدید می‌آورد.



بر این اساس در شریعت اسلامی به هر گزینه فرصت مناسب آن مطابق شرایط داده شده است، و کمبود مردان، تعداد زیاد زنان، اوقات ممنوعیت زن و کاهش آمادگی و پاسخگویی به نیاز مرد در نظر گرفته شده است.

یکی از اهداف ازدواج حفظ نوع انسانی و تداوم نسل بشری و تشکیل خانواده پابرجاست. حال اگر مردی با زنی نازا ازدواج کرد و نتوانست زن دیگری هم بگیرد در واقع هدف ازدواج برآورده نشده است، و در این صورت اگر زن نازا نزد شوهر خود باقی بماند و به او اجازه ازدواج با زن دیگری داده شود از طلاق دادن او و ازدواج با زنی دیگر بهتر است. علاوه بر این، توانایی مرد در ایجاد نسل بسیار بیشتر از توانایی زن است. مرد تا بیش از شصت سالگی چنین توانایی دارد اما زن در حدود چهل سالگی از این کار ناتوان می‌شود پس با اکتفا به یک زن وظیفه تولید مثل از نیمه زندگی به بعد تعطیل می‌شود.

دیدگاه شریعت اسلامی در جواز چندهمسری بر این اساس است که ضررها را دفع، نیازها را برآورده و برابری را میان زنان ایجاد کند و سطح اخلاق فردی و اجتماعی را بالا برد. ما که اهل اسلام هستیم می‌دانیم که قوانین وصف شده در اروپا به این مسئله اعتراف نکرده است بلکه آن را وسیله استهزا و انکار اسلام و ایراد گرفتن بر آن قرار داده است. اما مشاهده می‌کنیم که آثار پذیرش قوانین اسلام در میان برخی متفکران و اصلاح طلبان آنان پدیدار گشته است، و این مسئله بطور خصوص به انتشار جنگهای ویرانگر و بیوه شدن تعدادی از زنان و افزایش آنان نسبت به زنان بستگی دارد.

دلیل محکم برای ما و بر ضد آنان همین بس که در غرب زنان عاشق مردان، بسیار زیاد گشته اند و اطراف هر مردی تعدادی زن و دختر وجود دارند که به همراه زن اصلی او از مردانگی او، هم‌بستری و ثروت او بهره می‌برند و گاهی سهم برخی از آنان در این موارد از زن اصلی او بیشتر است. علاوه بر این، زنا در میان آنان شایع گشته و امراض گوناگون، فرزندان نامشروع و قتل جنین در این جوامع گسترش یافته است. آنان روابط جنسی را در هرج و مرجی ترسناک ایجاد کرده‌اند به طوریکه تعداد فرزندان نامشروع و بچه‌های سرراهی به طور فزاینده‌ای در برخی مناطق با تعداد فرزندان مشروع برابری می‌کند.

اروپائیان در حالی صدای خود را بر علیه چند همسری بلند می‌کنند که گشت و گذار مردان اروپایی در میان مجموعه‌ای از زنان امری مفهوم و قابل قبول در اندیشه فاسد آنان است. زن‌کندی رئیس جمهور اسبق آمریکا گفته است که شوهرش دویست تا سیصد دوست دختر داشته است. و طبقه‌گدایان آنان

می‌توانند بر صدها زن تجاوز کنند تا چه رسد به بالا دستهای آنان. هر مردآنان با لشکری از معشوقه‌ها بدون هیچ مانعی رابطه دارد، اما اگر همین کار با تعداد کمی از زنان و در چهارچوب اخلاق و شریعت خدایی انجام گیرد کاری حرام به حساب می‌آید و شخص در قفس اتهام قرار داده می‌شود.

جرج کلمنسو، پلنگ سیاست در فرانسه در سالهای ۱۸۴۱ تا ۱۹۳۹ م - کسی که جزو مردان کمیاب سیاست بود و حرکت قوی و غالب بر علیه دشمنان داشت - به مقام بسیار والای حکومتی در فرانسه رسید در حالی که خیانت او به حد نهایی خود رسیده بود و زنا بازی او مشهور بود. اما هیچکدام از این فسادهای اخلاقی از عظمت او نزد فرانسوی‌ها نکاست.

او هشتصد دخترک عاشق داشت و چهل فرزند نامشروع به بار آورد. گفته می‌شود هنگامی که از زن امریکایی خود خیانت دید، نصف شب بیدار شده و او را در خیابان رها کرده و در شب تاریک آواره کرد.

آیا تعجب نمی‌کنید که چگونه این مرد چیزی را که برای خود جایز می‌داند برای دیگران حرام می‌داند؟ برخی از افراد که درباره‌ی داستان جورج سخن گفته‌اند، می‌گویند که او همانند همه‌ی گرگان بشریت، زن را بسیار بی‌ارزش می‌دانست و کسی مانند او نسبت به زن بدگویی و ناسزا نگفته است چه در بستر هوس بازی و چه در بستر بیماری<sup>۱</sup>.

در آخر، این نکته باقی است که بگوییم: اگر شریعت اسلامی چند همسری را جایز شمرده، آن را مشروط به وجوب رعایت عدالت میان همسران در مسکن و نفقه و همه‌ی نشانه‌های محبت و دوستی نموده است، و اگر مردی چنین توانی نداشت حق ندارد به ازدواج دوم اقدام نماید، و نیز جایز نیست که یک مرد با بیش از چهار زن ازدواج کند و این ممنوعیت برای جلوگیری از هرج و مرج موجود در عصر جاهلیت است.

خلاصه آنکه چند همسری برای کسی که توانایی رعایت عدالت میان همسران خود را دارد جایز است و یک واجب حتمی نیست.

## **اجرای شریعت**

بحث درباره‌ی اجرای شریعت اسلامی در مورد غیر مسلمانان درس‌زمینهای اسلامی از دو جهت است:

---

۸- روزنامه‌ی الاهرام مصر، ۱۳ / ۹ / ۱۹۷۹ میلادی - نویسنده: انیس منصور.

اول: در مواردی که مربوط به احوال شخصی و خانواده است، باید گفت که هر ملتی روشی در این باره دارد که به اعتقادات آنها مربوط است. در طول تاریخ اسلام یهودیان و مسیحیان و غیره بدون هیچ مشکلی زیر چتر حکومت اسلامی زیسته اند. هم در حالت ضعف دولت اسلامی و هم در حالت قوت آن، و هر ملتی به هنگام فتح کشورشان توسط مسلمانان از آنان به نیکوترین شیوه استقبال نموده اند. دلیل ما برای این استقبال نیکو این است که اکنون که دولتهای اسلامی در اوج ضعف خود به سر می برند هیچ فردی از اسلام خود خارج نشده و پیوسته به آن تمسک جسته و از آن دفاع می کند و نسبت به آن غیور است. حال چه هندی باشد، چه ترک یا مغربی یا عرب و یا هر نژاد دیگر. بر خلاف موضع گیری این ملتها در برابر استعمار اروپایی که از زمان ورود آنها در میان هر ملتی تا خروج آن با آن جنگیده اند و رهایی از دست آن را آزادی و استقلال نامیده اند، اما چنین برخوردی از جانب ملتهای مسلمان هرگز در برابر اسلام صورت نگرفته است.

دوم: در مسایلی که مربوط به احوال شخصی نیست مانند معاملات و جنایات و...

دیدگاه منصفانه لازم می دارد که به این موارد نیز همانند نقش آنها در قوانین دیگر نگریسته شود. آیا غیر از این است که تمامی موارد قانونی برای ممنوع کردن و جایز نمودن وضع می شود. این مسئله روشن می سازد که تاکید اسلام بر اجرای شریعت را دیکتاتوری دانستن نشانه ی سطحی نگری است. این درحالی است که همه ی قوانین دنیا به هنگام اجرا نیاز به قدرت دارند و در اصطلاح خود اروپائیان قدرت برای قانون (احترام به قانون) است. پس آیا اگر دولت و حکومت، نظام خود را استحکام بخشد، دیکتاتوری به حساب می آید؟

من به عنوان مثال، از نحوه ی اجرای شریعت در مصر یا سودان سوال می کنم که در میان ملت خود افراد مسیحی نیز دارند، آیا پس از آنکه دولت این دو کشور احکام شخصی و خانوادگی را مطابق روش عقیدتی خود آنان برایشان ضمانت نموده و همان امتیاز مسلمانان را برای آنان نیز در نظر گرفته است، بیش از این چه می خواهند. آیا خارج از احوال شخصی اجرای کامل قوانین فرانسوی یا آلمانی یا ایتالیایی یا انگلیسی را می خواهند؟ در اینجا نگرش عادلانه و میهن دوستانه و معقول و بی تعصب حکم می کند که افراد هر وطنی چه مصری باشد یا سودانی به قانون آنجا گرایش داشته باشد. [و باید پرسید] مطابق چه انگیزه ای یک شخص مصری قانون فرانسوی را بپذیرد و یا یک شخص سودانی یا حتی مسیحی قانون انگلیسی را. در مواردی که مربوط به احوال شخصی و مسائل عبادی نیست، قوانین

حکومتی و مدنی و تجاری و جزا در هر جایی با همدیگر تفاوت‌هایی دارند و شاید در برخی موارد نقاط مشترک و هماهنگی هم داشته باشد. با در نظر گرفتن این مسائل می‌توان به سطح تعصب و نژاد پرستی این افراد و تلاش آنان بر علیه شریعت اسلامی پی برد. زیرا تفاوت در قوانین هر کشور امری معروف و پسندیده است، پس اصرار برای دور کردن شریعت خدایی از حکومت و قانون دو دلیل بیشتر ندارد: یا به این خاطر است که شریعت اسلامی به پیروان خود استقلال کامل و آزادی مطلوب را به همراه کمال و گستردگی و اصلاح و مصلحت افراد می‌دهد.

و یا به این خاطر است که با طرح چنین پیشنهادی در صدد برانگیختن غوغا و نابسامانی در منطقه هستند تا [از آب گل آلود ماهی بگیرند] و صید و شکار آنها در فضای آلوده و پریشان آسانتر گردد. چگونه می‌توان اجرای شریعت را به دیکتاتوری تعبیر کرد در حالی که همه می‌دانند که هر استثنایی برای اجرای شریعت مبنی بر احکام الهی است. اما فقط سفید پوست است که با بهانه رعایت حقوق اقلیتها، خواهان اجرای شریعت نیست. اما میتوان پرسید [شما که به فکر رعایت حقوق اقلیتها هستید] حقوق اکثریتها را در بسیاری از دولتهای افریقایی به کجا بردید، درحالیکه اقلیتی مسیحی قدرتمدار مسلط بر آن اکثریتها حکم می‌رانند و از جانب قدرتهای خارجی حمایت می‌گردند.

### حدود شرعی و مجازاتهای بدنی در اسلام

حدود و مجازاتهای بدنی و غیر بدنی فقط احکامی هستند که شریعت اسلامی به آنها پرداخته است، و فقط این باقی می‌ماند که مصالح اجرای قانون و هدف آن در نظر گرفته شود مانند اینکه در جهت حفظ امنیت و برای آرامش مردم در زندگی و رفت و آمد و اخلاق آنان باشد.

این عادلانه نیست که یکی از مواد قانونی یا احکام شریعت از تمام زمینه‌ها و متعلقات خود جدا شود و به گونه‌ای نمایش داده شود که گویا نقص و عیب قانون و شریعت است. نظر عادلانه این است که به کلیت نظام نگریسته شود. مثلاً شروط جرم و اجرای آن و یا شروط مجازات و اسباب آن نیز در نظر گرفته شود.

به عنوان مثال، در مجازاتهای مذکور در سؤال مانند قطع دست یا رجم نمی‌توان در کل تاریخ اسلام مواردی بیشتر از انگشتان یک دست را یافت. البته نه به خاطر اجرایی نبودن این قوانین بلکه به خاطر اینکه شریعت اسلامی قبل از اجرای حکم امنیتی ایجاد کرده که از مجازاتهای سخت و خشن می‌کاهد و

برای این احکام شرایطی خاص و ویژه قرار داده است، و حدود و مجازاتها را در صورت وجود شک و شبهه تعطیل می‌کند.

اکنون برای اینکه واقعیت مسئله بیشتر آشکار گردد به وضعیت قوانین و احکام معاصر می‌پردازیم: کشورهای معاصر مخصوصاً دولتهای غربی دارای سلاحهای ویرانگر، دستگاههای نفوذی، ابزارهای دفاعی پیشرفته، وسایل بسیار دقیق و اختراعات شگفت‌انگیز مخصوصاً در زمینه جرایم و تخلفات هستند و تحقیقات و بررسی‌های پیشرفته‌ای در زمینه پیگیری و ردیابی مجرمین انجام داده‌اند. آنان علاوه بر این دارای توانایی بسیار در اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی مردم در سطح وسیع، ایجاد روشنفکری به وسیله مسائل فرهنگی و پیشرفتهای علمی و توانایی در شناسایی افراد و گروههای مختلف می‌باشند. اما با وجود همه اینها سطح جرایم و تخلفات روز به روز گسترده‌تر می‌شود و مجرمان، سرکش‌تر و طغیان‌گرتر می‌شوند. این از یک جهت. از جهت دیگر، تمرکز آنان بر اصلاح مجرمین و پاکسازی درونی اشرار می‌باشد و در تلاشند که زندانها را به اماکنی برای تهذیب و خانه‌هایی برای اصلاح تبدیل کنند. آنان مجرمان را افرادی مریض می‌نامند که قبل از مجازات شایسته معالجه هستند و بجای مجرم عوامل وراثتی، محیطی و فساد اجتماعی را سرزنش می‌کنند البته این یک حقیقت انکارناپذیر است، اما مسئله به اینجا ختم نمی‌شود، زیرا گاهی اوقات مصلحت ایجاب می‌کند که عضو مریض قطع شود تا مرض آن به سایر اعضای جسم سرایت نکند و این مسئله از لحاظ عقلی و واقعی امری پذیرفتنی است.

فساد اجتماعی نتیجه فساد افراد است. زندانها نیز چنانند که در آنها قلب بسیاری از مجرمین سخت‌تر گشته و در حالت وحشیگری و و شقاوت بیشتری از آنجا خارج گشته‌اند، و بسیار آسان است که دزدان و قاتلان از زندان به عنوان زمینه‌ای مناسب برای طرح و نقشه و تقسیم وظایف با همکاری برادران گمراه خود اقدام نمایند.

شما ملاحظه می‌کنید که فکر اصلاح مجرمان و شیوه معالجه آرام در حدود نصف قرن است که اجرا می‌شود اما با این وجود جرم و جنایت به شدت رو به افزایش است، پس هدف اصلاح مجرمان [البته به شیوه اروپایی آن] هدفی خیالی و گمانی است.

درحقیقت جامعه انسانی معاصر با جهان متمدن خود به اوج دیوانگی، خونریزی، غارت اموال و ناموسها رسیده است، و نتایج و آثار این انحراف، مجازاتهای قانونی را در برابر رفتار زشت این مجرمان سرکش ضعیف و ناتوان کرده است.

چنین انسانهای قاتل و خونریزی چه جای رحمت و تهذیب دارند؟ آیا خود آنان به قربانیان پاک بی‌گناه خود رحم نموده‌اند؟ آیا بر هیچ یک از افراد جامعه ترحم نموده‌اند؟ یا اینکه کارشان به جایی رسیده که گروه‌هایی تشکیل می‌دهند و به امکانات و وسایلی چنان پیشرفته دست می‌یابند که برخی دولت‌ها نیز به آن حد نرسیده‌اند. من نمی‌دانم چه مجازاتی از طرف دلسوزان و نرمخویان [کسانی که با مجازات اسلامی موافق نیستند] تاجران مواد مخدر را که هر روز گسترده‌تر و قویتر می‌شوند و بدون هیچ ترسی در جامعه ظاهر می‌شوند و آشکارا به مخالفت و جنگ با حکومتها می‌پردازند از کار خود باز می‌دارد؟!!

بر این اساس، علم و فرهنگ و تمدن در شکل فعلی آن از دفع خطراتی که انسانها را از زمین و هوا و دریا و خانه و مدرسه و کارخانه و خیابان تهدید می‌کند، عاجز و ناتوان است.

امروزه مجرمان به دانش و تکنولوژی روز هم مجهز شده‌اند و همگام با پیشرفت پلیس و نوآوری در وسایل پیگیری و جستجو، آنان نیز پیشرفت کرده و همانند مردان امنیتی برنامه‌ریزی می‌کنند و هر دو گروه پلیس و مجرمین درگیر این مسئله هستند و چاره کار جز به وسیله مجازات زجر دهنده عادلانه صورت نمی‌گیرد. آیا درک نمی‌کنند.

در پایان ذکر این نکته لازم است که در برخی قوانین معاصر مجازاتهای بدنی تأیید گشته که بارزترین آن مجازات اعدام است که در بعضی قوانین پس از مدتی لغو شد. اما دوباره به آن مراجعه کردند. در کتاب ما مسلمانان عبارت فراگیر و قاطعی در این باره وجود دارد: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [سوره مائده/۵۰] [آیا چه کسی برای افراد مؤمن بهتر از خدا حکم می‌کند].

## جهاد در راه خدا

لازمه سخن از جهاد، بحث از قدرت و ضرورت آن برای فرد و جامعه و امت است، و نیاز به بیان طبیعت اسلام و تفاوت آن با سایر ادیان دارد، و لازم است که تفاوت مفهوم واقعی امت اسلامی با آنچه نزد نویسندگان و تاریخ‌نویسان رایج است بیان شود و حقیقت جهاد در اسلام و تفاوت آن با لفظ جنگ یا کشتار مجرد روشن گردد، و رمز اینکه لفظ جهاد همیشه با جمله «فی سبیل الله» وصف می‌شود بیان گردد.

## قدرت:

قدرت چیز پسندیده و امر مطلوبی است، و نفس بشری به آن وابسته است، و آن را دوست دارد. انسان هرگاه امور خود را با احتیاط انجام می‌دهد و کارها و شئون زندگی خود را بر اساس قدرت انجام می‌دهد به نتیجه می‌رسد خواه این قدرت، فکری و علمی باشد یا مادی. جسم قوی، اندیشه قوی و شخصیت قوی صفاتی پسندیده است. واضح است که پسندیده بودن این صفات زمانی است که در مسیر خیر و منفعت عمومی برای خود و دیگران باشد. تا زمانی که دولت هم قوی باشد اقتدار و هیبت آن محفوظ خواهد ماند. این مسئله یکی از سنتهای خدایی است که زندگی دنیا بر آن بنا شده است، و حقیقت ناتوان از اجرا، خیری ندارد و تا زمانی که به وسیله قدرت، حمایت و حفاظت نشود حاکم نخواهد شد. امروزه تمام کشورهای دنیا به شیوه‌های مختلف و وسایل گوناگون بر حسب زمان و مکان در صدد گردآوری زور و قدرت هستند و انسانهای دوره ما به اختراع و ایجاد انواع نیروها و روشهای آمادگی، ذهن گشوده‌اند به حدی که هر تصویری را پشت سر گذاشته است. مطالب گذشته مقدمه‌ای برای بیان اهمیت قدرت بود. اما مقدمه دیگر به طبیعت اسلام و مسلمانان باز می‌گردد. اسلام غیر مسلمانان و مخصوصاً مسیحیان و غریبه‌ها را دچار اشتباه می‌داند در اینکه آنان اسلام را آیینی می‌دانند که فقط شامل مجموعه‌ای از باورهای غیبی و آداب تعبدی است، و اسلام در نظر آنان خارج از یک مسئله شخصی نیست، و هر کس بخواهد می‌تواند برای عبادت خدای خود روشی برگزیند. اما هدف و غایت اسلام چیزی غیر آن است، اسلام عبارت است از اعتقادی صحیح در قلب - ایمان به خدای واحدی که جز او کسی شایسته عبادت نیست و آراسته به صفات کمال و منزّه از هر عیب و نقصی است - و قوانینی حاکم و گسترده که در برگیرنده تمام نیازهای فردی و اجتماعی بشر برای مواقع صلح و جنگ و برای چگونگی ارتباط فرد با خویشاوندان دور و نزدیک و دوستان و دشمنان میباشد، قوانینی که شامل آداب و احکام مسائل سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سایر شئون زندگی است. اهل اسلام نیز آن امتی که آنان تعبیر می‌کنند نیست که می‌گویند: مسلمانان گروهی از انسانها هستند که در میان خود به توافق رسیده‌اند و به برخی رفتارهای مشخص عادت گرفته‌اند، بلکه امت اسلامی هر کسی را که دین اسلام را پذیرفته است در بر می‌گیرد. حال از هر نژاد و رنگ و ناحیه‌ای از زمین باشد.

حقیقت جهاد:

پس از بیان مفهوم اسلام و امت اسلامی روشن می‌شود که اسلام آن عقیده تنگ و اهل اسلام آن فرقه محدود و در خود فرورفته نیست. پس جهاد امری شرعی برای نشر حقیقت و ورود انسانها به اسلام است. اشاره به این نکته لازم است که برای این قضیه همان اصطلاح اسلامی آن شایسته است، یعنی «جهاد»، نه جنگ یا قتال. زیرا لفظ جنگ غالباً به کشتاری گفته می‌شود که شعله‌های آن زبانه کشیده و آتش آن میان افراد و احزاب و ملتها شعله‌ور گشته است، آن هم برای اهداف و مقاصد شخصی و مادی. اما قتال مشروع در اسلام از این دسته نیست، نه این اهداف را دارد و نه آن مقاصد را.

اسلام فقط مصالح گروهی از انسانها را در نظر نمی‌گیرد که عده‌ای رشد یابند و دیگران ساکن بمانند و به کمیت هم اهمیت نمی‌دهد، و در فکر دستیابی به زمین و سرزمینی بیشتر نیست که فلان رهبر و حاکم را در آنجا به قدرت نشانند. بلکه هدف نهایی اسلام سعادت بشر و رستگاری آنان است و هرگونه جهتگیری و هدفی غیر از این در اسلام بی اعتبار است، و باید با آن مبارزه شود تا دین حاکم فقط دین خدا و کل زمین برای خدا باشد و بندگان صالح او آن را به ارث برند. هدف نهایی جهاد اسلامی نیز همین است، نه اینکه همه خیر و نیکی‌ها را برای امت خود بخواند و همه ثروتها را به ملتی خاص وابسته کند، بلکه جنس بشری با تمام اختلافات آن منظور نظر اسلام است تا زیر چتر اسلام به سعادت برسند. و برای این هدف تمام اسباب و امکانات را به شیوه‌ای حکیمانه و با پند نیکو و جدل شایسته و جهاد فراگیر با معنی عمیق آن به کار می‌گیرد. پس از توضیح معنی جهاد و رمزگزینش این لفظ برای این کار و ترجیح آن بر سایر الفاظ مترادف آن که به معنی صرف نهایت توان و نیروست، باید به جمله همراه آن نیز که در اصطلاح اسلامی رایج است توجه نمود یعنی جمله «فی سبیل الله».

این جمله به وضوح هدف از قدرت اسلامی را روشن می‌کند، این جمله شرطی است که هرگز از جهاد جدا نمی‌شود و اگر جدا شود کل اصطلاح جهاد ضایع می‌شود و هدف آن فاسد و نابود می‌گردد. معنی «فی سبیل الله» این است که هر کاری که فرد مسلمان انجام می‌دهد باید برای رضای خدا، مصلحت عمومی و سعادت امت باشد، مثلاً بخشیدن مال در راه خیر و نیکی اگر برای اهداف دنیایی یا مدح مردم باشد، حتی اگر به انسانهای مسکین و نیازمند هم داده شود، در راه خدا نخواهد بود.

«فی سبیل الله» اصطلاحی است که برای اعمالی به کار می‌رود که به‌طور خاصی برای خداوند متعال باشد و با ناخالصی‌های امیال و هوسها آلوده نشده باشد. لفظ جهاد به این اصطلاح مقید گشته تا بر این معنی دلالت کند. پس جهاد اسلامی حقیقی باید از هر غرضی غیر خدایی، امیال شخصی و انگیزه‌های



منحرف درونی پاک باشد و هدف از آن فقط تأسیس یک نظام عادل باشد که مردم در آن عدالت ورزند، حق را گسترش دهد و به عدل یاری رساند.

در قرآن آمده است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾ [نساء / ۷۶]. [گروه ایمان داران در راه خداوند می‌جنگند و گروه کافران در راه طاغوت می‌جنگند].  
و در حدیث نبوی نیز آمده است: «هر کس برای برتری نام خداوند بجنگد، در راه خدا جنگیده است...» [به روایت بخاری و مسلم و ابو داوود و نسائی و ابن ماجه و احمد].

قرآن و سنت در روایات بسیاری به بیان و تأکید این معنی و ضرورت پایبندی به آن پرداخته‌اند.  
ملتهای روی زمین و روابط آنها با قدرت:

اگر مفهوم اسلام، امت اسلامی و جهاد در راه خدا این است باید دانست که قدرت نیز امری لازم برای مجموعه امت و افراد آن است تا در امور دینی و دنیایی حیاتی پایدار داشته باشند. و جای تعجب نیست که همه امتهای و ملتهای در طول تاریخ قدرت را دوست داشته و به وسیله آن خود را برای حفظ جایگاه و گذران زندگی در کرامت و امنیت آماده نموده‌اند.

دوست دارم که در پایان بحث به آن قدرتهای شرور اشاره کنم که استعمار در طول تاریخ خود از آن بهره جسته است، قدرتهایی که استعمارگران به وسیله آن بر ملتهای مستضعف در شرق و غرب تاخته‌اند و تمام نقاط زمین را برای دستیابی به بازارهایی برای فروش کالاهای خود و زمینهایی برای چنگ زدن بر آن و غارت منابع و ثروتهای طبیعی آن جستجو نموده‌اند و در تلاش برای یافتن کانها و معادن و دارایی‌های زمین وسیع خدا بوده‌اند تا غذای شکم و پشتوانه صنایع و تجارت آنها باشد بدون اینکه هیچ سودی از آن به مالکان اصلی برسد.

آنان [اکنون نیز] در حالی به جستجوی ثروتهای زمین می‌پردازند که قلوبشان لبریز از حرص و نفوس آنان سیری ناپذیر است و تانکهای زرهی پیشاپیش آنان و هواپیماهای آنان از بالا و در فضای آسمان حمایتشان می‌کنند و اطرافشان را هزاران نظامی دوره دیده احاطه کرده‌اند و در صدد قطع روزی مردمی هستند که آرام و سربراه زندگی کریمانه خود را می‌گذرانند. آری، چنین جنگهایی نه در راه خدا بلکه در راه شهوتها و آرزوهای خودپرستانه است. این جنگها غارت و چپاول ملتهایی است که سردرگریان کار خود دارند و گناهی جز این ندارند که خداوند معادن و گنجهای زمین را به آنان ارزانی داشته است، و دارای ثروت درونی و سبزی و خرمی بیرونی هستند. هدف دیگر این جنگها دستیابی

به بازارهایی برای فروش کالاها و باغها و سرسبزیهایی برای فرزندانشان است که سرزمین خود آنها پذیرایشان نیست. اما تعجب انگیزتر و تأسف بارتر اینکه آنان به سرزمین هایی نیز که در مسیر اهدافشان قرار دارد هجوم می آورند فقط به خاطر اینکه سر راهشان قرار دارد.

اما در این اواخر در نمایش تمدنی و قانونمداری به عهد نامه ها و پیمانهای بین المللی مقید گشته اند البته پس از اینکه جای پای خود را در آن سرزمینهای غارت شده محکم نمودند و خود را به مقصد رسانیدند! و اگر کمترین اختلالی در خاسته ها و اهداف آنان ایجاد شود به هیچ قانون بین المللی پایبند نخواهند ماند. آنان در تفسیر و توجیه قوانین و عبارات چنان توانا هستند که هزاران مخرج و هزاران تعبیر برای خود دست و پا می کنند تا چه رسد به فنون جنگی و سلاحهای ویرانگر که به ذهن شیطان هم خطور نمی کند، مانند بمب های هسته ای، هیدروژنی، میکروبی و شیمیایی. با این وجود، افرادی را می بینی که قضیه جهاد اسلامی را زیر سؤال می برد و در اشکالی بدسرشت و زشت و وحشیگرایانه و خونریزانه آن را تحویل بشریت می دهند، در حالی که پیشرفته ترین کشور دنیا بود که بمب هسته ای را در هیروشیما انداخت. کاش این افراد سخنی راست و درست را برای رضای خدا و در راه او بر زبان می راندند. خداوند توفیق رسان و هدایتگر به سوی حق و راه راست است.

صالح بن عبدالله بن حمید

مکه مکرمه.

### **برخی سؤالات در زمینه آزادی**

- چگونه ممکن است از یک طرف به آزادی خدادادی فکر و اندیشه معتقد بود و از طرف دیگر وی را با به کار گیری مجازات قتل از تغییر دین منه کرد، در حالیکه تغییر در اثر یک تصمیم شخصی و تفکری عمیق و دلایلی جدید، حاصل شده باشد؟
- مسلمانان بسیار طبیعی می دانند که مسیحیان عقیده اسلامی را به عنوان حق برادری عقیدتی بپذیرند... اما آیا برای آن دسته از مسلمانانی که به مسیحیت علاقه مندند، چنین حقی وجود ندارد، تا آن آزادی خدادادی هم رعایت شده باشد؟

- آیا اسلام این آمادگی را دارد که در سرزمینهای اسلامی به غیر مسلمانان همان آزادیهای را بدهد که مسلمانان در سرزمینهای مسیحی دارند تا بتوانند به مساجد مسلمانان وارد شده و آزادانه دین خود را برای مسلمانان تبیین کنند و توده مردم را به پذیرش مسیحیت دعوت نمایند؟
- چگونه می‌توان منطقی دانست که خداوند به مرد و زن آزادی برابر داده، اما زن مسلمان از انتخاب شوهر دلخواه خود - فقط به این دلیل که مسلمان نیست - منع می‌شود؟
- چگونه می‌توان مجازاتهای بدنی مانند قطع دست دزد، شلاق زدن و یا رجم گناهکار را که در برخی آیات قرآن نیز به آن اشاره شده توجیه کرد؟

### **برخی سؤالات در زمینه برابری**

- چه معنی می‌دهد که در اسلام انسان آزاده از برده برتر است بدون اینکه بردگی محکوم شود یا به کلی ممنوع گردد؟
- چرا گفته می‌شود که خداوند افراد بشر را در حقوق و وظایف برابر آفریده است، در حالیکه به خاطر برخی مسائل دینی، نابرابری پذیرفته می‌شود؟ مثلاً اعلام می‌شود مسلمان بر غیر مسلمان برتری دارد هر چند غیر مسلمان اهل کتاب یا پیرو یکی از ادیان دیگر یا جزو غیر مؤمنین باشد؟ ما این نابرابری را که مبتنی بر عقاید دینی است در زمینه‌های حقوقی و اجتماعی می‌بینیم و می‌پرسیم: آیا بر اساس حقوق مشترک، همزیستی میان مسلمانان و مسیحیان و یهودیان و سایر مردم چه مؤمن باشند چه غیر مؤمن با عقیده اسلامی تعارضی وجود دارد؟
- مخصوصاً با در نظر گرفتن قضیه اجرای شریعت اسلامی آیا نمی‌توان میان مسلمانان و غیر مسلمانان برتری قائل نشد؟ و چرا برتری جنسی میان مرد و زن پذیرفته شده است؟
- ما این برتری را در موارد زیر می‌یابیم:

- ۱- چند همسری در اسلام جایز است اما یک زن نمی‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد.
- ۲- مرد می‌تواند از همسر خود و بدون اینکه نسبت به نتایج این کار بازخواست شود جدا شود در حالیکه زن جز پذیرش چاره‌ای ندارد و به سختی و فقط از راه قانونی می‌تواند طلاق گیرد.
- ۳- پدر حق کفالت و سرپرستی دائمی را بر فرزندان خود دارد، هرچند که بچه‌ها تحت سرپرستی مادر باشند.
- ۴- در مورد ارث و میراث هم می‌بینیم که سهم زن در بیشتر اوقات نصف سهم مرد است.

در پایان متذکر می‌شویم چگونه می‌توان میان این مسئله که خداوند خالق بشر است و همه را دوست دارد با این مسئله که او به کشتن کافران امر نموده و آیات قرآن به این مسئله اشاره نموده، رابطه منطقی برقرار کرد؟

و در کشورهای اسلامی که به اجرای شریعت اسلامی می‌پردازند آیا گوناگونی و تنوع - در تمام اشکال دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و خانوادگی - یک رحمت الهی که ضامن آزادی و برابری است به شمار می‌رود یا اینکه شریعت اسلامی به شکل دیکتاتوری همه اشکال این تنوع را رد می‌کند، چنانچه هم اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی می‌بینیم؟

### مهمترین منابع

- ۱- سیره ابن هشام
- ۲- مجموعه فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة.
- ۳- تاریخ ابن کثیر «البدایة والنهایة»
- ۴- حقوق الإنسان لمحمد الغزالی.
- ۵- حقوق الإنسان و حریاته الأساسية - د. عبدالوهاب عبدالعزيز الشیشانی.
- ۶- أصول النظام الاجتماعی فی الإسلام - محمد طاهر بن عاشور.
- ۷- هذا دیننا - محمد الغزالی.
- ۸- التشریع الجنائی - عبدالقادر عودة.
- ۹- الجهاد فی سبیل الله - ابوالأعلى المودودی.
- ۱۰- هذا مشکلاتهم - محمد سعید رمضان البوطی.
- ۱۱- الکشاف الفرید عن معاول الهدم ونقائض التوحید - خالد محمد علی الحاج.